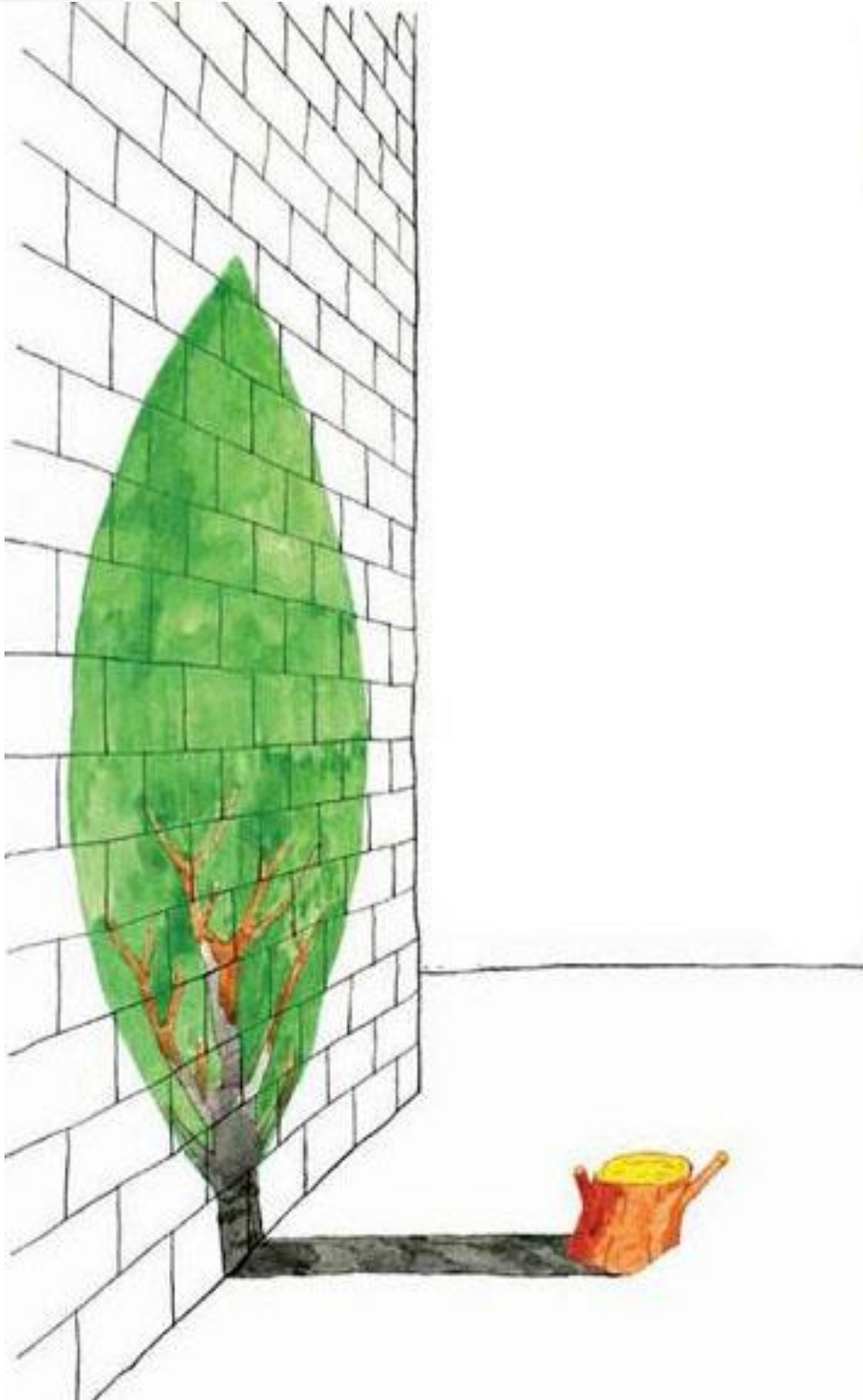


نشریه

# انجمن نجات

شماره ۸۸ بهمن - اسفند سال ۹۷

A  
N  
j  
O  
M  
N  
E  
N  
E  
J  
A  
T





## نشریه انجمن نجات

شماره ۸۸

بهمن - اسفند ماه ۹۷



- \* نشست های موسوم به "غسل" دومین اهرم سرکوب در مناسبات فرقه رجوی-۴
- \* جشن سالگی انقلاب و خرابی کتور روز شمار سرنگونی -۸
- \* نامه مهربانانه یک خواهر دردمند به برادر اسیرش محمد تقی یوسفی- ۱۱
- \* استاد ابوقاسم یغمایی- ۱۰
- \* ای دنیا به چه جرمی بین ما جدایی انداختی؟- ۱۴
- \* جنگ و جدال خانواده ها با فرقه رجوی بر سرچیست - ۱۶
- \* زندگی واقعی را بیرون از فرقه رجوی پیدا کردیم و با تمام وجود دوستش داریم- ۱۹
- \* سازمان های حقوق بشری شرم کنید - ۲۱
- \* ماندن روسیاهی به ذغال بعد از خوش رقصی مضمّن کننده - ۲۳
- \* نامه مادر علی هاجری خطاب به مریم قجر و سازمان مجاهدین - ۲۵
- \* رجوی ها در اوج فلاکت و استیصال جدا شدگان را مزدور و نفوذی می خوانند- ۲۸
- \* نامه تعدادی از خانواده های خوزستانی به دبیر کل محترم عفو بین الملل- ۳۰
- \* جیش العدل - ۳۴
- \* امیروفا یغمایی - ۳۷
- \* خانواده لرستانی و انجمن نجات- ۴۱
- \* تبریک به پرویز حیدرزاده برای رهایی از فرقه جهنمی رجوی - ۴۵
- \* اعلام جدایی آقای هادی ثانی خانی از تشکیلات فرقه مجاهدین در آلبانی - ۴۷
- \* جایی برو که بتوانی آزادانه با مادرت صحبت کنی - ۵۲
- \* شادمانی رجوی ها از ادامه حضور امریکایی ها در عراق - ۵۶
- \* مسعود رجوی چه مرده، چه زنده، "برادر بزرگ" زنده است - ۵۶
- \* جشن چهل سالگی انقلاب اسلامی ایران و عزاداری مریم قجر - ۶۰
- \* خودت می دانی در چه دامی گیر کرده ای؟ - ۶۳
- \* ورزش تراژدی شکست خورده امپریالیسم- ۶۸
- \* شورای دست نشانده رجوی بر تساوی زن و مرد تاکید دارد - ۷۰
- \* در فرقه رجوی اعضا را بی اطلاع نگه می دارند- ۷۳
- \* امسال هم مثل سال های گذشته، برای جشن تولد گرفتیم - ۷۵
- \* چهل سالگی انقلاب بهمن و آمار دیکتاتوری رجوی بر تشکیلات سازمان  
۷۸-
- \* تسلیت به آقای غلامعلی میزایی به مناسبت مرگ مادر گرامی ایشان خانم  
دلفانی - ۸۳
- \* مصاحبه با آقای شهرام نجاریان عضو جدا شده ی فرقه رجوی - ۸۵
- \* اعلام موجودیت تشکل "مادران، قربانیان فراموش شده" - ۸۸
- \* به بهانه روز مادر- ۸۹
- \* کودکم را از من گرفتند و مرا به زندان اشرف منتقل کردند- ۹۱
- \* زمان آن فرا رسیده که به زندگی و خانواده ات فکر کنی - ۹۶
- \* چهارشنبه سوری های غریبانه خانواده ها - ۹۷



## نشست های موسوم به "غسل"،

### دومین اهرم سرکوب در مناسبات فرقه رجوی

بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - ۱ بهمن ۱۳۹۷

در مطلب قبل خدمت شما دوستان عزیز عرض کرده بودم که در مناسبات فرقه ای رجوی دو اهرم مهم وجود دارد که نفرات را توسط آن شستشوی مغزی می دهند. در آن مقاله به نشست های موسوم به "عملیات جاری" به مثابه مهم ترین عامل سرکوب در سازمان مجاهدین خلق پرداختم و به صورت فشرده گفتم که از سال هفتاد و چهار نشست های سرکوب روانی تحت عنوان "عملیات جاری" شکل گرفت و به صورت بی وقفه تغییر حالت پیدا کرده و متناسب با شرایط روز ارتقا یافت که توسط آن بر عمده عملکرد های روزانه افراد کنترل پیدا می کردند.

یعنی مسعود رجوی طی آموزش هایی به عناصر کنترلی خود نحوه کنترل نیرو را از طریق نشست های کنترل روانی "عملیات جاری" یاد می داد.

اما در گذر ایام شخص مسعود رجوی متوجه موضوعی در میان نیروها شد که به وی گزارش کرده بودند و وی می دید که از آن گریزی ندارد و آن چیزی نبود جز پدیده غرایز جنسی و عواطف میان زن و مرد و همچنین عواطف خانوادگی.

این را من در خودم حس می کردم و در بقیه هم می دیدم، ولی این تضاد را به سختی تحمل می کردیم، اما گویا همه در توانشان نبود که کنترل کنند و مواردی از روابط پنهانی وجود داشت که کنترل تشکیلاتی را برای مسعود رجوی سخت کرده بود و به ناچار دست به تنبیه و سرکوب از یک طرف و سرپوش گذاشتن بر مشکلات از طرف دیگر می زد.

دیدند که پدیده در حال فراگیر شدن و در حال گسترش است، بر خی زوج ها که به اجبار طلاق داده شده بودند ارتباط مخفی داشتند. تعدادی قرار گذاشته و فرار کردند و قضیه بعد سیاسی به خود گرفت. تا قبل از آن بالاخره

داخل قرارگاه اشرف همه چیز از بیرون مخفی بود ولی بحث فرار راه به مطبوعات و رسانه‌ها می‌کشید و خواهی نخواهی سیاسی می‌شد و این چیزی نبود که رجوی به دنبالش باشد. گویا عملیات جاری شکاف‌هایی داشت که نتوانسته بود همه چیز را تحت کنترل در بیاورد.

در سال هشتاد رجوی در قرارگاه باقرزاده مجموعه نشست‌هایی را تحت عنوان "طعمه" به راه انداخت. آن نشست‌ها در زمانی رخ می‌داد که تحولاتی در جهان در حال رقم خوردن بود که شرایط خوبی برای برگزاری نشست عمومی نبود ولی وضع آن قدر در مناسبات سازمان افتضاح و بد بود که چاره‌ای جز اجرای این نشست‌ها نداشتند. مهم‌ترین رخ داد حمله یازده سپتامبر در ایالات متحده آمریکا بود که در شهر نیویورک برج‌های دوقلو توسط بن لادن و القاعده مورد حمله قرار گرفت و تمام جهان در شوک فرو رفت، همچنین حمله اسرائیل به مقر یاسر عرفات اگر اشتباه نکنم در همان دوران بود.

می‌خواهم حساسیت اوضاع و احوال آن ایام را خدمت شما عرض کنم که شرایط در داخل سازمان هم دست کمی از شرایط جهانی نداشت و ظاهراً یک سونامی در حال درنوردیدن از بالا تا پایین سازمان بود. انتخاب بین خوب و بد نبود، انتخاب بین بد و بدتر بود که مسعود رجوی انجام می‌داد.

در این نشست‌ها مسعود رجوی روی کریمه و ضد بشری خود را بارها به نمایش گذاشت و با آوردن تعدادی از نفرات سازمان به نشست‌های عمومی و با به راه انداختن محاکمه برای آنان حکم اعدام صادر می‌کرد و مجدداً آنان را عفو می‌نمود و می‌بخشید.

اما در پایان این سلسله نشست‌ها وی مدعی شد که هدیه‌ای برای کل نفرات دارد، آن هدیه شروع نشست‌هایی تحت عنوان نشست‌های "غسل" بود، این نشست‌ها قرار بود در هر مقری توسط ارشدترین مسئول مرد انجام گیرد تا به قول آن‌ها حرمتی ریخته نشود. حالا نشست‌های غسل چه بود؟

در اصل و اساس نشست‌های غسل مکمل نشست‌های عملیات جاری بودند و این مجموعه نشست‌ها از جمع بندی‌های رجوی و اعوان و انصارش در آمده بود تا میزان کنترل روی افراد بیشتر و بیشتر گردد. در ظاهر گویا برای حفظ حریم و حرمت خواهران مجاهد خلق بود ولی در اصل بعد از عملیات جاری اهرم کنترل تشکیلاتی بود که حائز اهمیت بود.

در شکل ابتدایی بیان لحظاتی بود که حاکی از نگاه های آلوده مردان به زنان پیرامونمان بود که بر اساس حرف های رجوی نباید نگاه می کردیم، اگر نگاه می کردیم نقض عهد کرده و بر مجاهدت خودمان خیانت می کردیم زیرا زنان حول ما کسانی نبودند به جز زنان موجود در مناسبات فرقه رجوی که همه در حریم رهبری دیده می شدند. بنابراین اگر هر مردی نگاه آلوده به آنان می کرد عبور از مرز سرخ محسوب می شد.

بنابر اصل انقلاب ایدئولوژیک درونی فرقه رجوی، در بندهای "الف و ب و ج" تمامی زن ها در حیطة رهبری بودند، چه همسرانی که طلاق داده شده بودند و چه سایر زنان در جامعه. با توجه به این قانون هر برادر مجاهدی که از این خط سرخ عبور می کرد یا حتی به آن نزدیک می شد باید موارد خودش را مکتوب می کرد و در جمع می خواند تا به احساس شرم و حیا برسد، در صورتی که برعکس قبح و حیا ریخته می شد و روی افراد نسبت به هم باز می گردید. من شاهد موارد بسیار زیادی بودم که خیلی ها سر این موضوعات شوخی می کردند و کلی می خندیدند و به تمسخر می گرفتند.

این نشست های غسل هم دقیقاً مثل نشست های عملیات جاری دچار دگرگونی و تغییر بود و این تغییرات از طریق بریف و یا نشست های توجیهی جانبی به اطلاع سایر اعضا می رسید و همه موظف به رعایت آن موارد بودند تا انقلابشان به قول مسعود رجوی هر چه بیشتر آب بندی شود. (یعنی که کنترل روی افراد بیشتر گردد.)

کد نمونه هایی که نوشته می شد یا بعد بیان می گشت "جیم" بود. بنابراین هر جا که گفته می شد مورد "جیم" داشتم یعنی که نگاه آلوده یا تصورات آلوده نسبت به جنس مخالف داشتم.

وضعیت در آلبانی به قدری برای سازمان خطرناک بود که نشست های غسل از هفتگی به روزانه تغییر پیدا کرد و برای کسانی که به بیرون از پایگاه تردد داشتند به نشست های میدانی و لحظه ای تبدیل شده بود و افراد موظف بودند در خیابان به یکدیگر تناقضات جیم خود را بیان کنند تا اصطلاحاً ذهنشان پاک شود و آرام بگیرد و شب مجدداً آن ها را ثبت کرده و در جمع بزرگ تر بیان کنند تا بیشتر دچار شرم شوند.

یعنی یک کمدی درام شده است، بیان نمونه های نشست غسل در خیابان های آلبانی. فکر کنم تصورش برای خوانندگان محترم راحت نباشد ولی عین واقعیت است، این چنین است که کنترل اعمال می شود. خنده دار است ولی دقیقاً به همین وسیله کنترل اعمال می گردد.

یکی از موضوعاتی که همواره باعث اعتراض در مناسبات بود و هنوز هم هست جمع آوری و نگه داشتن گزارشات است که افراد در رابطه با نشست های غسل نوشته و می خوانند. حرف افراد این است که برای چه گزارشات را نگه



می دارید؟ به چه درد شما می خورد مگر این که بخواهید از این گزارشات علیه افراد بعداً استفاده نمایید. (به ویژه علیه نفرات جدا شده که دست به افشاگری می زنند.) همان طور که خدمت شما دوستان عزیز عرض کردم به مرور زمان و بعد از انتقال به آلبانی به دلیل شرایط به وجود آمده، نشست های غسل از هفتگی به روزانه و از روزانه به میدانی و لحظه ای ارتقا پیدا کرد زیرا موارد "جیم" بیشتر شده بود و اوضاع از کنترل سازمان و مسئولین و رجوی خارج می شد. این زنگ خطری برای رجوی و سازمانش بود. وقتی می گویم کنترل یعنی همین. اگر افراد این موارد خود را بیان نکنند از کجا می خواستند بفهمند که ذهنشان دنبال زندگی عادی در بیرون است و از مبارزه بی هدف و بیهوده خسته و کوفته شده اند. از این رو تصمیماتی گرفته می شد، از جمله افراد از نظر آن ها ضعیف تر را کمتر به بیرون اعزام نمایند تا کمتر دچار تناقضات "جیم" شوند. بعد با افرادی که در گزارشاتشان از تناقضات "جیم" فاکت می گویند صحبت شود و مستمر به آن ها انقلاب و وفاداری به رهبری تذکر داده می شود تا دست از پا خطا نکنند و هوس زندگی عادی خارج از سازمان به سرشان نزنند.

شاید توانسته باشم که در این فشرده، منظور از نشست های غسل را بیان کرده باشم. در یک کلام رجوی با دجالگری خاص خود در مطرح کردن عملیات جاری و غسل، گویا قصد عاقبت به خیر کردن افراد را داشت غافل از این که فقط و فقط هدف کنترل ذهن افراد بوده و هست. تا تشکیلات ننگین و خود ساخته شان فرو نپاشد. این همان کارکردهای فرقه می باشد که برای کنترل ذهن افراد رهبر فرقه دست به هر کاری می زند تا اوامر وی توسط افرادش بی چون و چرا اجرا گردد.

## چهل سالگی انقلاب و خرابی کنتور روز شمار سرنگونی



محمد حسین سعادت - انجمن نجات یزد - ۲ بهمن ۱۳۹۷

چهل سالگی همواره آغاز یک مرحله ی جدید در زندگی انسان تلقی می شده است. در معارف اسلامی کسی که چهل سال از عمرش گذشته باشد را دارای «کمال عقل» می دانند. اکنون عمر انقلاب مردم ایران به کوری چشم دشمنان به چهل رسیده است و وارد پنجمین دهه ی عمر خود می شود.

تا چند روز دیگر انقلاب اسلامی ایران چهل سالگی خود را جشن می گیرد. وقتی انقلاب پیروز شد دشمنان قسم خورده ی نظام روز شماری برای سقوط نصب کردند و با هر اتفاقی که در بیرون و درون انقلاب می افتاد، می گفتند ۶ ماه دیگر، يك سال دیگر یا دو سال دیگر سقوط می کند! اما ماه ها و سال ها گذشت و این آرزوی ضد انقلاب برآورده نشد.

دشمنان داخلی به کمک آمریکایی ها پس از پیروزی انقلاب، جنگ داخلی راه انداختند، غائله ی کردستان، خلق عرب، خلق بلوچ و... را به پا کردند. و روز شمار براندازی و سقوط نظام را طرح و راه اندازی و گفتند انقلاب چند روز دیگر سقوط می کند! اما نشد. بعد از آن غائله اتحاد شوم لیبرال ها و مجاهدین و ملحدین را راه انداختند و با چاشنی ترور ۱۷ هزار شهروند مظلوم ایران به میدان آمدند و گفتند سه ماه یا چهار ماه دیگر نظام سقوط می کند! اما باز هم نشد.

آمریکایی ها این بار يك جنگ خارجی نیابتی را به گماشتگی صدام راه انداختند و شانس خود را این گونه امتحان کردند و مردم غیور و جوانان شجاع کشور را هشت سال گرفتار جنگ تحمیلی کردند. وعده های چند ماهه برای سقوط نظام دادند و سپس مجاهدین، با چاشنی عملیات فروغ جاویدان شیپور سقوط را سر دادند. عملیات فروغ جاویدان تبدیل شد به عملیات غروب جاویدان و باز هم نشد.



مجاهدین، اول مجبور شدند به دشمن بعثی پناهنده شوند و از پشت به ملت خنجر بزنند. بعد هم که صدام سقوط کرد، به وطن اصلی خود یعنی آمریکا، اسرائیل، انگلیس و فرانسه رفتند و آنجا روزگار می گذرانند. فعلاً کارشان برگزاری میتینگ سالانه است و دق دلی خود را در همین میتینگ با جیغ علیه ملت ایران و داد علیه ملت های جهان و برخی دولت ها که با ایران همراهی و همگرایی دارند، خالی می کنند.

یکی از مقامات آمریکایی که پای ثابت این نشست هاست «جان بولتون» صهیونیست است. کثیری از سیاستمداران جهان می دانند که او جزو شیرین مغزترین دیپلمات های آمریکایی است. او در نشست اخیر مجاهدین گفته است: «نباید بگذاریم رژیم ایران چهل سالگی خود را ببیند.» این گفته بیشتر به يك جوك بی مزه سیاسی شبیه است، چرا که نشان می دهد هر کاری در این چهل سال خواستند، انجام دادند و نتیجه ای هم نگرفتند. حالا در این چند ماه مانده چه غلطی می خواهند انجام دهند؟ معلوم نیست.

حضور چند چهره سیاسی آمریکا به غیر از بولتون در این نشست نشان می دهد آمریکایی ها در پروژه براندازی نظام همچنان به ترور و تروریسم و دخیل بستن به فرقه تروریستی رجوی فکر می کنند و نمی توانند آن ها را نادیده بگیرند. بالأخره آن ها توانایی این را داشتند که خون ۱۷ هزار شهروند بی گناه ایرانی را به زمین بریزند و قدرت قصابی و خونریزی و خشونت خود را نشان داده اند.

آمریکایی ها این روزها بیش از هر چیز به دو موضوع در قبال انقلاب اسلامی و ملت ایران فکر می کنند؛ تهدید و تحریم. آن ها حاضر نیستند این موضوعات را از راهبرد اصلی خود در قبال ملت و دولت ایران حذف کنند، نشست و جلسه ی اخیر آن ها در کشور لهستان هم بر همین مدار استوار بود.

آن ها چهل سال فریب مجاهدین را خوردند. مجاهدین هم چهل سال در خط آمریکا حرکت کردند و نتیجه نگرفتند. امروز باید روزشمار براندازی را با بازه زمانی چهل سال دیگر تنظیم کنند.

باید خدا را شاکر باشیم که در اتاق فکر براندازی ایران در واشنگتن، پاریس و لندن عده ای نشسته اند و با چهل سال برنامه ریزی واهی در برابر مقدس ترین انقلاب در جهان و بزرگ ترین دموکراسی دنیا و در منطقه یعنی ایران قرار گرفتند و هر چه هزینه و تلاش کردند، کمتر نتیجه گرفتند. آن ها در این چهل سال گرفتار فریب کسانی شدند که احمق تر از خودشان بوده و هستند.

## استاد ابوالقاسم یغمایی



استاد ابوالقاسم هوس یغمایی فرزند همایون در سال ۱۳۲۶ در روستای گرمه از توابع خور و بیابانک استان اصفهان متولد شدند. ایشان تحصیلات ابتدایی و متوسطه ی خود را در شهرستان یزد به اتمام رسانده و در سال ۱۳۴۸ به استخدام اداره ثبت احوال درآمدند و پس از ۳۱ سال خدمت در اداره ی مذکور، در سال ۱۳۷۸ بازنشسته شدند و از سال ۱۳۸۴ با انجمن نجات یزد همکاری مستمر و مجدانه دارند.

## نامه مهربانانه یک خواهر دردمند به

### برادر اسیرش محمد تقی یوسفی

انجمن نجات گیلان - ۲ بهمن ۱۳۹۷

نامه به داداش گلم محمد تقی یوسفی

به نام خدایی که برادر مهربانی چون تو نصیب من کرده است.

در ابتدای نامه عذرخواهی می‌کنم بابت تأخیر در نوشتن نامه و می‌دانم که چون قلب بزرگی داری این کوتاهی من را می‌بخشی.

داداش گلم فدات شوم روی ماهت را می‌بوسم. ببخشید از این که اولین بار است که دارم برای تو نامه می‌نویسم ولی به جان خودت که خیلی برای من عزیز هستی، لحظه‌ای از یادت غافل نبودم و فراموشت نکرده بودم.

محمد جان قربانت بروم، ما چند بار به عشق دیدارت به عراق آمدیم و تا پشت اشرف هم آمدیم ولی جز سنگ و فحش از سران خائن چیزی نصیب ما نشد طوری که متأسفانه ناامید از بازگشتت شده بودیم. چون که با چشمانمان دیدیم که سران ستیزه جوی رجوی چگونه و به سختی شما را اغفال و زندانی کرده است که حتی بعضی‌ها را وادار می‌کند که به سمت خانواده‌های خود سنگ پرتاب کنند و مورد تهمت و افترا قرار بدهند.

داداش قشنگم تو که خیلی عاقل و فهمیده بودی، انتظار همه ما از تو بیشتر از این‌ها بود وهست.

داداشی عزیزم تو بهترین روزهای عمر و جوانی خودت را با حرف‌های پوچ و واهی مشتکی آدم احمق وطن فروش از بین بردی. دیگر کافی است، بیا، ما همه از تو حمایت می‌کنیم مثل کوه پشت سرت هستیم، اصلاً نگران بعد از آمدنت نباش. بیا که الان دیگر روستایمان گیلکجان آباد و زیبا و سرسبزتر از قبل شده و به یک منطقه توریستی در رودسر تبدیل گشته است.

تاکی ما باید برای بچه‌هایمان از گذشته‌ی تو حرف بزنیم و صرفاً خاطره تعریف کنیم.

بیا دوباره چهار خواهر و برادر با شماری از خواهرزاده و برادرزاده در کنار بابا جون با هم و دور هم باشیم. درست است که دیگر مامان نیست ولی من، آبجی، داداش علی و بابا هستیم و مثل پروانه دور تو می‌گردیم تا یک زندگی و تولدی دوباره را شروع کنی و خوشبخت شوی.

داداشی گلم، قربانت بروم، من دوست دارم عروسی بچه هایم تو کنارشان باشی. قربانت بروم همیشه تو باعث افتخار ما بودی بعد از این هم ما به تو افتخار می کنیم. تو تا کی در حباب و هیج و پوچ باید زندگی کنی و عمرت را به بطالت بگذرانی. آن ها خودشان بهترین زندگی را دارند و از تمام امکانات برخوردارند ولی شما دور از خانواده هستید و از همه مهم تر تحت فشار روحی و روانی و حتی فیزیکی دار و دسته ی رجوی هستید که درد شماها را ندارند و نمی فهمند و فقط به کسب قدرت کذایی فکر می کنند و در خیانت به کشور و آویزان شدن به امریکا، از شماها دارد هزینه می کنند.

داداشی عمه زهرا خیلی پیر شده، حداقل تا زنده است بیا تو را ببیند چون که خیلی سراغت را از ما می گیرد و دلتنگت می باشد.

فدات بشم الهی، اگه توالنستی جواب نامه ام را حتی کوتاه جواب بدی خیلی خوشحال می شوم.

قشنگم ما هر سه تا ازدواج کردیم، داداش علی سه تا پسر دارد، آبجی زهره دو تا پسر دارد، من هم سه تا دختر دارم. برایت چند تا عکس می فرستم. فدات شوم من آمنه خواهر کوچک تو هستم. یک شماره هم برای تو می گذارم اگر موقعیت داشتی تماس بگیر حتی اگر صحبت مان کوتاه باشد.

محمد جان این ها دخترهای من هستند که دو تا از آن ها دوقلو هستند که دایی شان را خیلی دوست دارند.





محمد جان این عکس از من و داداش علی هست قربانت بروم.



این هم عکس خودم با همسر در کنار خانه ی روستایی مان

## ای دنیا به چه جرمی بین ما جدایی انداختی؟



انجمن نجات قزوین - ۳ بهمن ۱۳۹۷

به نام خدایی که آفریننده خوبی هاست.

سلام داداشی جونم !

چند روزی است که بدجور دلم هوای تو را کرده. وقتی به عکست نگاه می کنم انگار خودت روبروم ایستادی و باهات دارم حرف می زنم، از گذشته، از آینده، از حال، از همین حالایی که توش هستیم. کاش بودی .... آخ آخ که چقدر دلتنگم. کاش بودی داداش. کاش همیشه کنارم بودی کاش به جای این همه آدم تو کنارم بودی دلم خیلی پره ولی خیلی خالیه....

از همون لحظه ای که خودمو شناختم خوب نبودم آخه هر وقت به تو احتیاج داشتیم در کنارم نبودی. من بودم و عکس نازت که همیشه تو مغازم بالا سرمه. اگه یه روز نگاه نکنم دلم می گیره. عکس جوونیاته خودم درست کردم و بزرگش کردم. داداشی جونم دیگه پدر و مادر پیر شدن ولی برادر و خواهر بزرگن که جاشونو پر می کنن اما من هیچ وقت تو را نداشتم. داداشی عزیزم دلم خیلی برات تنگه! بگذریم داداش جونم یکم از زندگیمون برات بگم من الان ۴۵ سالمه، ۶ ساله بودم که از پیش ما رفتی ولی از ذهنم نرفتی. ننه و آقا پیر شدن برادرات و خواهرات هم



همه الحمدا.. صاحب زندگی خوبی هستن و هر کدام چند تا بچه دارن، من خودم یه دختر ۱۲ ساله به اسم هانیه دارم، از شما خیلی سؤال می‌کنه همیشه با عکست حرف می‌زنه و می‌پرسه مامان دایم کی برمی‌گرده من از نزدیک ببینمش؟ بهش می‌گم انشا.. همین روزا برمی‌گرده چشم پر اشک می‌شه و هانیه میاد اشکامو پاک می‌کنه می‌گه مامان تو را خداگریه نکن... داداشی جونم ما هممون چشم انتظار تیم که هر لحظه از در بیایی. آقا شب‌ها تو خواب داد می‌زنه و مدام اسم تو را میاره به ما می‌گه تو را خدا برید محمد رضا را برگردونید. بیاد ببینمش... خلاصه عزیزم ما همگی چشم انتظار تیم «اشک مجالم نمی‌ده» ای دنیا به چه جرمی بین ما جدایی انداختی؟! داداشی جونم بمیرم برات، بمیرم برای صورت ماهت که حالا دیگه چین و چروک افتاده.

برای چشمات که خیلی وقت‌ها اشک ریختن و کسی نبود پاکش کنه، قول می‌دم خودم پیش مرگت بشم. آخه من خواهر کوچیکتم. راستی داداشی جونم اون انگشترت که دادی بهم هنوز تو دستمه گفتم نگه دار تا به ایران برگردم، هیچ وقت از انگشتم درنیاوردم. داداشی جان ما همه خانواده و کل فامیل منتظر بازگشت تو هستیم تا بقیه‌ی عمرمون را در کنار هم شاد و خرم و خوش زندگی کنیم و تو را کم نداشته باشیم. روی ماه تو را می‌بوسم و تو را به خدای بزرگ و منان می‌سپارم، به امید روزی که دوباره همدیگر را در آغوش بگیریم.

خواهر چشم انتظار حمیده آغاسی

## جنگ و جدال خانواده ها با فرقه رجوی بر سر چیست؟



انجمن نجات کرمانشاه - ۷ بهمن ۱۳۹۷

سوابق جدل و تضاد آشتی ناپذیر فرقه رجوی با خانواده ها - و از این سو هم مقاومت و مبارزه بر حق خانواده ها با عملکرد ضد انسانی رجوی، برمی گردد به یک پروسه زمانی ۴۰ ساله، از زمانی که در نقطه شروع، رجوی از خانواده به عنوان محمل و بهانه در جهت مقاصد تروریستی خود سوءاستفاده می کرد، تا برهم زدن کانون خانواده و تا نامه نگاری ها و پیک فرستادن ها و سایر اقداماتی که رجوی برای فعال نمودن یک تضاد غیرواقعی فی مابین رژیم جمهوری اسلامی و خانواده های اعضای خود و اقوام آن ها! و تا هم اکنون که خانواده را دشمن درجه یک می داند و اجازه ملاقات و تماس به اعضای اسیر و نگون بخت با خانواده را حرام کرده است.

چون اطلاعات کمتری در خصوص فاز اول و مقطع فاز سیاسی دارم، صرفاً می دانم که رجوی در آن سر فصل اغلب اعضا و تیم های ترور را به یک خانواده ضمیمه نموده تا هم به عنوان عادی سازی وهم این که خانواده و جامعه را در کل درگیر اقدامات تروریستی خود کند و بهره می برد و طبق آمار قربانیان آن فاز درگیری ها افراد زیادی بدون کمترین وابستگی تشکیلاتی به رجوی صرفاً به دلیل نسبت درجه دوم و سوم با برخی کادرهای فرقه طعمه شده بودند. به دلیل این که از موقعیت اجتماعی آن ها استفاده شده بود در درگیری ها و دستگیری ها و زندان ها واقعاً مورد ظلم رجوی قرار گرفتند و به عنوان طعمه قربانی شدند.



در فاز بعدی رجوی وقتی از ایران فرار نمود و سایر اعضا و کادرهایش را هم به عراق و فرانسه انتقال داد از طریق پیام های مشکوک آدرس خانواده ها را طوری مخابره می کرد که وانمود کند در داخل (ایران) خانواده ها مقاومتی دارند و فعالیتی دارند و به فرقه وصل هستند .

این گونه اقدامات رجوی نوعی دادن آدرس غلط به نهادهای امنیتی ایران جهت ساختن یک کیس عدم اعتماد نهاد امنیتی ایران با خانواده و اقوام و خویشاوندان اعضای فرقه بود.

فرقه رجوی به این هم بسنده نکرد و بدون اطلاع اعضای اسیر خود نامه های مشکوک و غیر واقعی از طرف اعضا به خانواده و اقوامشان در ایران ارسال می کرد و در آن نامه ها شعارهای تند و تروریستی و براندازی از سوی فرد عضو به داخل می فرستاد و عکس های سران فرقه در نامه می گذاشت و از خانواده می خواست شعار استراتژی فرقه را دنبال کند .

این در حالی بود که اعضای اسیر روحشان از چنین چیزی خبر نداشت . تاکتیک رجوی ایجاد جنگ و دشمنی و نفاق بین خانواده و حکومت ایران بود چون از این می ترسید که خانواده ها به سمت آرامش و حکومت ایران بروند و دست رجوی از تبلیغات دروغین و دارا بودن ملأ اجتماعی و داخلی خالی گردد.

در این فاز هم رجوی ها با تاکتیک و ترفندهایی که گفته شد و این تنها نمونه های اندکی از دشمنی رجوی با خانواده بود توانست تعداد زیادی از خانواده ها را قربانی کند . چون گفتیم که رجوی چگونه نامه ها و پیک ها را می فرستاد که دقیقاً به دست نهادهای امنیتی برسد یا به نوعی آن ها در جریان این رابطه مشکوک قرار



گیرند. در قدم بعد وقتی خانواده ها بعد از تحمل ضربات زیاد و قربانی دادن های متعدد از کارهای رجوی به خود آمدند و در سال های ۷۲ و ۷۳ که رجوی طرحی به نام (p-m پیک مریم) افراد را به داخل کشور می فرستاد تا به قول خود جامعه را از طریق خانواده بیدار کند . همین خانواده ها ۹۰٪ شان فرزندان و اقوام خود را که کادر و فرستاده

رجوی بودند را به قانون تسلیم و تحویل دادند. رجوی در جمع بندی آن سال ها علیه خانواده قسم یاد کرد که انتقام بگیرد. این موضع ذلیلانه رجوی علیه خانواده ها علنی و آشکار بود.

خانواده ها به خود آمدند و دیگر گول ترفندهای رجوی را نخوردند و از سقوط صدام و وصل این طیف (خانواده اسیران) با طیف جدا شده اقدام به مقاومتی جانانه در مقابل دشمن خود یعنی رجوی نمودند و نتیجه آن جدایی و نجات بیش از هزار و پانصد عضو اسیر شد و موجب اخراج و فراری دادن فرقه رجوی با روسیاهی و خفت از عراق شد و این خانواده ها که سالیان مورد سوءاستفاده رجوی بودند اکنون تا نجات تک تک فرزندان و عزیزان خود کوتاه نمی آیند.

بله جنگ و جدل رجوی و خانواده های اسیران فرقه این پروسه را طی کرده است.

عباس



ثریا عبداللهی (شیرزن آذری، مادری مبارز و خستگی ناپذیر)

## زندگی واقعی را بیرون از فرقه رجوی پیدا کردیم

و با تمام وجود دوستش داریم



انجمن نجات تهران - ۷ بهمن ۱۳۹۷

سران فرقه رجوی آن قدر بی ریشه و البته احمق هستند که هر کس از آن ها جدا می شود، گذشته فرد را به نوعی چماق کرده و توی سرش می زنند تا بلکه زهرشان را به این شکل به وی ریخته و برای خود آبرویی بخرند ولی هر کس ذره ای شرف داشته باشد می فهمد که این تنظیم رابطه فرقه رجوی بالاترین بی شرافتی است. این پدیده مشمئزکننده بار اول نیست که از جانب فرقه رجوی مشاهده می شود و البته دفعه آخر هم نخواهد بود.

چندیست که مسعود رجوی خائن و جنایتکار خط داده که گردانندگان مسخره بازار تبلیغات سازمان مجاهدین خلق کینه های خود را بر سر کسانی خالی کنند که قبل از پیوستن به فرقه رجوی در اردوگاه های اسرای جنگی در عراق به سر می بردند.

چون خود من از جمله کسانی هستم که مدت چهار سال در اسارت بعثی ها بودم و بعد در زمان تعویض اسرا به سازمان مجاهدین خلق پیوستم و بعد از سال ها از آن ها به دلیل اختلافاتی که داشتیم جدا شدم و بعد مثل بسیاری دیگر مورد آزار و اذیت عناصر فرقه قرار گرفتم. لذا با دیدن جملات زهرآگین و نفرت آور از جانب فرقه پوسیده رجوی بر آن شدم تا در حمایت از تمامی افرادی که جدا می شوند و سابقه اسارت در عراق دارند و از جانب عناصر فرقه رجوی مورد حمله قرار می گیرند بنویسم.

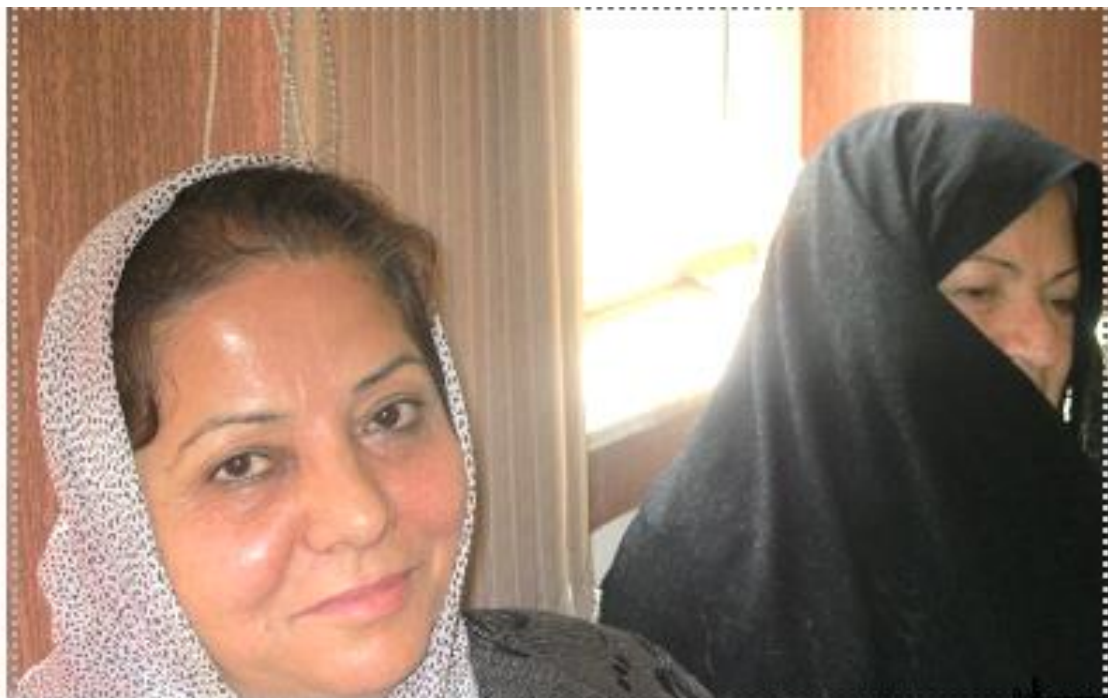


با عناصر فرقه رجوی حرفی نیست زیرا فاقد آگاهی هستند و از درون قبرهای خود نمی توانند جایی را ببینند. بنابراین خدمت دوستانی که زمانی را در اسارت طاق فرسای دشمن بودند و بعد در زمان تعویض اسرا به نزد خانواده و وطن بر نمی گردند و به فرقه رجوی یا همان سازمان مجاهدین خلق می پیوندند عرض می کنم که این نفرت پراکنی و کینه ورزی در فرقه رجوی چیز تازه ای نیست. ما دیر متوجه آن شدیم. اگر تأسفی هست اینجاست. سال ها در بطن این سیستم زندگی کردیم و باطن رجوی را آن طور که باید نشناختیم. ولی اکنون به دلیل این که تصمیم گرفتیم پا به دنیای آزاد بگذاریم، هدف کینه ورزی فرقه شده ایم.

آنان را همین بس که در آتش نفرت خودتان بسوزند، ولی ما زندگی واقعی را پیدا کردیم و با تمام وجود دوستش داریم.

بخشعلی علیزاده

## سازمان های حقوق بشری کمی شرم کنید.



انجمن نجات اراک - ۸ بهمن ۱۳۹۷

نامه تعدادی از مادران استان مرکزی به سازمان های حقوق بشری

ما مادران؛ خانم ها اقدس بندی مادر حمید رضا نوری، طاهره رضایی مادر حسن رضایی، مهین حبیبی مادر پروانه ربیعی عباسی، منتها زهرایی مادر مصطفی قاعدی، فرزندان ما چندین سال است در سازمان تروریستی مجاهدین اسیر هستند. ای سازمان های حقوق بشری که دم از حقوق بشر می زنید، مگر صدای ما به گوش شما نرسیده؟ چرا گوش هایتان را بر روی ما بسته اید و گوش هایتان را بر روی سازمان تروریستی مجاهدین باز کرده اید. چرا شما طرفدار ظلم هستید، به ما که سال هاست در نبود فرزندانمان رنج می کشیم نگاهی نمی اندازید؟ تا به حال چندین نامه برای شما ارسال کردیم، در نامه قید کردیم که سازمان تروریستی مجاهدین چه بلایی بر سر ما آورده! فرزندان ما را به اسارت گرفته.

چه کسی باید به داد ما برسد؟ چرا از مریم رجوی تروریست حمایت می کنید؟ شما باعث شدید فرزندان ما چندین سال در اسارت سازمان تروریستی مجاهدین بمانند. شما واقعاً مدعی حقوق بشر هستید یا به اسارت گرفتن بشر؟! سازمان تروریستی مجاهدین این همه شعار آزادی را می دهد و واقعه قانون آزادی پایبند است؟ چندین سال است به فرزندان ما اجازه نداده یک تماس با ما بگیرند و یا یک نامه برای ما ارسال کنند. فرزندان ما تمایل ندارند در این



سازمان بمانند، آن‌ها را با زور و فشار و تهدید به مرگ داشته‌اند. مسئولیت حقوق بشر برعهده‌ی شماست چند تا از کارمندان خودتان را به مقر سازمان بفرستید و از سران سازمان تروریستی بخواهید به صورت انفرادی و در نبود سران سازمان تروریستی با فرزندان ما مصاحبه کنند، خواهید دید که فرزندان ما به ماندن در گروه تروریستی تمایل ندارند و می‌خواهند به دنبال زندگی خود بروند و آزاد زندگی کنند ولی متأسفانه سازمان حقوق بشر آگاهانه و یا ناآگاهانه چشم و گوش خود را نسبت به ما بسته است.

ما مادران از شما گله مندیم. ما فقط خدا را داریم و از خدا می‌خواهیم هر چه زودتر رهبران و سران سازمان تروریستی مجاهدین را نابود کند و فرزندان ما بعد از چندین سال به آغوش ما برگردند. به امید آن روز که خیلی نزدیک است.

مادران استان مرکزی (اراک) ساکنین ایران

## ماندن روسیاهی به ذغال بعد از خوش رقصی مسممکننده

ابراهیم خدابنده - ۸ بهمن ۱۳۹۷

کارزار #freemarziehashemi، تبلیغات فرقه رجوی را خفه کرد.

خانم ملانی فرانکلین Melanie Franklin، شهروند آمریکا، متولد ۲۱ دسامبر ۱۹۵۹ در نیواورلنز New

Orleans که بعد از مسلمان شدن با نام مرضیه هاشمی شناخته می شود، در تاریخ ۱۳ ژانویه ۲۰۱۹ توسط FBI

آمریکا در فرودگاه سنت لوئیز St. Louis دستگیر، و بعد از ۱۰ روز بازداشت آزاد گردید.



مقامات قضایی آمریکا هیچگونه اتهامی را متوجه خانم هاشمی، که مجری برنامه های شبکه بین المللی پرس تی وی Press TV بوده و برای دیدار با خانواده ی خود به آمریکا سفر کرده بود، ننمودند و صرفاً اعلام کردند که وی به عنوان مطلع تحت بازداشت قرار گرفته شده تا در دادگاه به عنوان شاهد حضور پیدا کند و بلافاصله بعد از دادن شهادت آزاد خواهد گردید.

به بخش آمریکایی و بازی سیاسی این قضیه که البته زیاد گفته و نوشته شده است کاری ندارم. اما برخورد فرقه ی رجوی در این رابطه فوق العاده رقت انگیز و البته عبرت آموز است که چگونه کاسه ی از آس داغ تر می شود و همچون همیشه بور و رسوا می گردد. البته، وقاحت رجوی ها فراتر از این است که قدری شرم کنند.

در حالی که نه تنها مقامات قضایی آمریکا بلکه هیچ کس و هیچ رسانه ای در دنیا و حتی هیچ گروه مخالف جمهوری اسلامی طی این ده روز هیچ گونه اتهامی را متوجه خانم هاشمی نکردند، این فرقه ی رجوی بود که خوش رقصی مشمز کننده برای امپریالیسم را به اوج رساند و هر اتهامی در چنته داشت را در رسانه های خود متوجه ایشان نمود و مذبحخانه تلاش کرد تا مهمات برای جنگ سیاسی آمریکا تأمین نماید. البته، توطئه از ابتدا رسواتر از این حرف ها بود که نتیجه بدهد .



به یاد می آورم که بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ چگونه با شعارهای ضد امپریالیستی جذب مجاهدین خلق شدم و چگونه مسعود رجوی ادعا می نمود که جمهوری اسلامی نهایتاً به آمریکا وابسته خواهد شد و تنها سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک نیروی ضد امپریالیست در صحنه باقی خواهد ماند .

بعد از سقوط صدام حسین در عراق در سال ۲۰۰۳ که تغییرات بنیادی را در سازمان مجاهدین خلق به وجود آورد و منجر به حذف مسعود رجوی از صحنه ی سیاسی گردید، سازمان هرچه علنی تر به بلندگوی تبلیغاتی و ایادی منطقه ای آمریکا تبدیل شد و هر آنچه که آنان از ابرازش شرم داشتند را این فرقه تحت عنوان یک گروه اپوزیسیون ایرانی اعلام نمود .

سازمان مجاهدین خلق که از شروع بحران سازی هسته ای گرفته تا تبلیغ تشدید تحریم ها علیه ملت ایران و دادن شعار تغییر رژیم - تماماً دیکته شده از جانب کاخ سفید - را در کارنامه دارد، این بار وارد بازی سیاسی مرضیه هاشمی، که از ابتدا معلوم بود عاقبت خوشی نخواهد داشت، شد و خواسته های پنهانی دولت ترامپ را مطرح نمود .

کارزار گسترده ی جهانی [#freemarziehhashemi](https://www.freemarziehhashemi.com) هیچ جایی برای عرض اندام مجاهدین خلق و حامیانش باقی نگذاشت و این پروژه ی امپریالیستی با شکست طراحان آن بسته شد و عاقبت هیچ نتیجه ای جز روسیاهی و آبروریزی برای فرقه ی رجوی نداشت .



## نامه مادرعلی هاجری خطاب به مریم قجر و سازمان مجاهدین

انجمن نجات خوزستان - ۸ بهمن ۱۳۹۷



من سکینه عوض زاده مادر علی هاجری جدا شده از سازمان مجاهدین، ساکن آبادان هستم. ۳۲ سال چشم به راه فرزندم علی بودم. شما سرکردگان مجاهدین ضد خلق، پسر را با نیرنگ و دروغ جذب سازمان ضد خلق تان کرده، عمر و جوانی و سلامتی را گرفتید. الان چون

از شما جدا شده می گوید، ما گفتیم دنبال زندگی برو خودت خواستی نرفتی؟ ما که بارها نامه زدیم گفتیم فرزند ما اسیر جنگی بوده نامه به صلیب سرخ و همه ارگان های دولتی فرستادیم و برایمان افتخار بود که فرزندم اسیر جنگی است اما تو مریم و آن شوهر مفقودالآثر تو او را در اردوگاه های صدام فریب دادی و به کمپ خراب شده خودتان بردید.

الآن بعد از ۳۲ سال چون از شما جدا شده و جنایتان را افشا می کند آتش گرفته اید! غلط زیادی می کنی و می گویی او مزدور اطلاعات است؟ زندگی در دنیای آزاد از نظر شما جرم است؟ اگر به اشرف نیامده بودم و از نزدیک دیکتاتوری و مناسبات شما را ندیده بودم می گفتم شاید درست می گویی! می دانی چرا فرزندانم برای رهایی برادرشان تلاش می کردند؟ به این دلیل که وقتی از عراق برگشتم تمام جنایات شما را برایشان توضیح دادم و گفتم علی اجازه یک حرف زدن با من را نداشت.

تمام روز یک نفر محافظ کنارمان بود و هر نیم ساعت یک بار علی را می بردند و شستشوی مغزی می دادند حالا چه شده که علی بد شده؟ اگر اسیران جنگی بد بودند چرا آزادشان نمی کنی و چرا علی را با من به ایران نفرستادید؟! شماها دستتان برای ما خانواده ها رو شده عجوزه ی خون آشام !!!

اگر در این سال ها یک بار علی با من تماس گرفته بود و یا اگر علی را با آن وضعیت با لباس های چند سایز بزرگتر و شلوار وصله شده ندیده بودم شاید باورت می کردم... اما در مورد این برچسب هایی که به فرزندان من می زنی از نظر من افتخار است. مریم قجر خدا را شکر که لااقل بچه های من برای مردم شان مزدوری می کنند نه برای

آمریکا و اسرائیل و عربستان... می دانی زمانی که علی از سازمان منفورت جدا شد اولین حرفم به علی چه بود؟ به او گفتم لباس ها و وسایلی که از این سازمان با خودت آوردی همه را آتش بزن تا آثاری از آن ها نماند.

مریم عفریته تو این همه خرج اجنبی ها برای مراسم و جشن ها می کنی در توانت نبود یک دست لباس مناسب تن این نفرات نگون بخت اسیرت کنی؟ حداقل برای نرفتن آبروی سازمانت وقتی جدا می شوند یک دست لباس آبرومند نشان کنند؟ وقاحت هم حدی دارد بی شرف بگذار دهانمان بسته باشد در ایران گدا لباس وصله شده نمی پوشد جلاد کثیف... این همان آزادیست که داری به ملت ایران وعده می دهی خائن اجنبی... عجب زن بی شرمی هستی ما مزدوریم یا تو که در آغوش دشمنان ایران جا گرفته ای؟؟

برو شرم کن عفریته، علی من ۲۸ سال از بهترین روزهای عمرش را فدای تو و سازمان و ایدیولوژی کثیفت کرد، نه تنها پسر من بلکه همه اسیران به خاطر بیگاری ها و کارهای یدی سنگین دارای کلکسیون از درد شده اند. در گرمای ۷۰ درجه عراق و کارهای سنگین در سازمان خراب شده ات همه به انواع بیماری گرفتار شده اند. چطور شد که الان مزدور اطلاعات شده؟ بازگشت به دنیای آزاد و آغوش گرم خانواده و عصای دست مادر پیر و سالخورده بعد از سالیان چشم انتظاری مزدوری اطلاعات است؟

به راستی عجب مزدوری پرافتخار و شرافتمندانه ای، آیا بهتر از این نیست که باقی عمرش را به پای دروغ ها و وعده های پوچ تو صرف کند. ای کاش فریب وعده های پوچ تو را نمی خورد و با اسرا آمده بود. اسرای جنگی در میان مردم ایران سمبل فداکاری و از جان گذشتگی در دفاع از خاک و ناموس هستند و اکنون زندگی شرافتمندانه ی توأم با رفاه و افتخار را پشت سر می گذارند ولی پسرمن که یک اسیر جنگی سابق بود چی؟ پسر من و بقیه در سازمان خراب شده ی تو جز دروغ چه عایدشان شد؟

از کمترین امکانات محرومشان کردی ای مزدور پلید... و اما در مورد سه یا چهار حقوقی که به پسر من دادی، مگر ارث پدرت را دادی؟ بابت حضور آن ها در عراق سالیان از صدام مستمری پناهندگی گرفتی ولی تماماً آن ها را خرج عیاشی ها و جشن ها و عمل های جراحی زیبایی خودت و جلب حمایت اربابان خارجی خودت کردی، پسر من و صدها نفر امثال او کم زحمت و مرامت در سازمان تو نکشیدند.

بیچاره اگر نفس می کشی صدقه سر این هاست. گفتار پیر تو با همدستی امریکا و برای نگه داشتن افراد که بتوانی از منافع مالی حضورشان از این بیچاره ها استفاده کنی و با پول این نفرات لباس های ساتن ابریشمی و عمل های



جورواجور زیبایی انجام می دهی و دریغ از یک دلار هزینه برای این افراد! تف بر تو باد. شرم می کنیم که تو را به عنوان یک زن ایرانی معرفی کنیم.

باعث افتخار است برای من و خانواده و تمام خانواده های اسرا که فرزندم از سازمان نفاق جدا شد ولی مریم قجر چوب خدا بی صداست آه و ناله ی پدران و مادران دامت را گرفت رذل در به در .. تو به شدت از خانواده ها می ترسی اگر نمی ترسیدی مانع آمدن آن ها و دیدار با فرزندانشان نمی شدی.

فکر نکن خانواده ها از جنایات تو و شوهرت چشم پوشی می کنند هرگز، جنگ خانواده ها ادامه دارد انتقام این همه سال چشم به راهی و چشم انتظاری را باید پس بدی مثل حامیت صدام و آن شوهر فراریت مسعود ملعون هر کجای دنیا بروی، باز خانواده ها دست از سرت برنخواهند داشت! لعنت بر مریم و مسعود جنایتکار و ضدخلق

سکینه عوض زاده مادر علی هاجری از آبادان



## رجوی ها در اوج فلاکت و استیصال

جداشدگان را مزدور و نفوذی می خوانند.

صالحی - انجمن نجات مازندران - ۹ بهمن ۱۳۹۷

پس از اعلام جدایی آقای عبدالرحمان محمدیان از فرقه تروریستی رجوی، سران این فرقه طبق معمول در یک موضع گیری پر از ریا و آکنده از دروغ، آقای محمدی را بعد از اعلام جدایی (و نه قبل از آن) مزدور وزارت اطلاعات خواندند و البته مانند هزاران نمونه قبلی مشخص نکردند که اگر وی مزدور وزارت اطلاعات ایران است پس چرا نزدیک به سه دهه در تشکیلات فرقه بوده است.

سران فرقه ی در گل مانده ی رجوی با ترفند دروغ و تهمت، تمام جدا شدگان را به نوعی متهم به «نفوذی بودن» یا «مزدوری» می کنند اما هرگز جواب نداده اند که چرا با آن همه ادعا در زمینه ی کار اطلاعاتی و داشتن «کمیسیون امنیت و ضد تروریست»، اگر واقعاً جدا شده ای نفوذی یا مزدور بوده است چرا قبل از اعلام جدایی او افشا نمی کنند؟ چرا همیشه پس از آن که افراد از این فرقه اعلام جدایی کردند، این کمیسیون (که البته مثل بقیه چیزهایی که رجوی درست کرده تنها یک پوسته و بازیچه در دست خودش است.) خبر از «نفوذی» و «مزدور» بودن آن جدا شده می دهد؟

در بیشتر موارد دستگاه اطلاعاتی رجوی ها که همچون خود آن ها در گل مانده اند سندی ندارند و در مواردی که مدعی داشتن سندی هستند گزارشات اعضا است که آن هم به شهادت تمام جدا شدگان در شرایطی خاص از تمام اعضا گرفته می شود. بیشتر این گزارشات مربوط به نشست های تشکیلاتی و به اصطلاح ایدئولوژیکی درون فرقه است که به اعضا گفته می شود باید این گزارشات را بنویسند تا «سبک بار» شوند. البته همه اعضای می دانند که هدف از گرفتن این گزارشات پرونده سازی است اما در داخل فرقه تنها راه برای فرار از نشست های جمعی (که در واقع محل محاکمه و تحقیر شدن است) و فرار از سوژه شدن دائمی، نوشتن این نوع گزارشات است. اعضا مجبورند با نوشتن این گزارشات به سران نفهم تشکیلات بگویند که از بحث های رجوی عبور کرده اند.

این یک رویه ی تکراری شرم آور است که درباره ی تمام جدانشدگان از فرقه که جدایی خود را اعلام نمایند اجرا می شود. سوژه ی این بار آن ها آقای محمدیان بود اما این پایان کار نیست با رسیدن به سرفصل بهمن ۹۷ که رجوی مدعی سرنگونی حکومت ایران در این تاریخ بود!!! این داستان کثیف و تکراری باز هم درباره ی اعضای جدیدی که از این فرقه جهنمی جدا شوند تکرار خواهد شد.

این موضوع مختص به اعضای فرقه نبوده و همین قانون در شورای تحت کنترل رجوی نیز عیناً تکرار می شود که برای نمونه می توان به موضع گیری های سران فرقه و جیره خوارانش علیه آقایان محمدرضا روحانی، کریم قصیم و اسماعیل وفا یغمایی است.

مشابهت این سناریوها، هم در تشکیلات فرقه و هم در شورای تحت کنترل رجوی نشان می دهد که از یک آبخور خارج شده و منشأ آن ها یک مغز مخرب و ضد انسانی است که سال هاست برای فرار از پاسخ گویی به ترفند متهم کردن دیگران چنگ زده و بی هیچ حیا و شرمی دروغ می گوید.

رجوی ها به دلیل این که از پایه پوسیده و بی بنیان شده اند، نمی توانند از این ترفند کثیف و ضد انسانی دست بردارند و لحظه ای که بخواهند به شکلی منطقی و بدون تهمت زدن صحبت کنند همان لحظه پایانی و فروپاشی آن هاست. گذشته این را اثبات کرده و آینده نیز آن را بهتر نشان خواهد داد.



## نامه تعدادی از خانواده های خوزستانی

### به دبیرکل محترم عفو بین الملل

انجمن نجات خوزستان - ۱۰ بهمن ۱۳۹۷

آقای کومی نایودو دبیرکل محترم عفو بین الملل

با عرض سلام، من شهلا کله جویی هستم. پدر اینجانب به نام نورمراد کله جویی در اوایل جنگ ایران و عراق اسیر ارتش عراق شد. سال ها از اردوگاه اسرای جنگی برایمان نامه می نوشت ولی از سال ۶۸ متوجه شدیم دیگر خبری از نامه های او نیست تا این که به طریقی متوجه شدیم او در کمپ سازمان مجاهدین خلق است. در واقع سازمان مجاهدین او را از اسارتی به اسارتی دیگر برد که بدتر از زمان اسارت در اردوگاه عراق بود و خانواده ما طی سالیان در درد و رنج دوری از پدر به سر برده است.

عالی جناب؛ پدرم الان بیش از ۷۰ سال سن دارد که بنا به اطلاع، او در مقر اشرف ۳ در کشور آلبانی روزگار سخت پیری را می گذراند. متأسفانه ما نمی توانیم او را ببینیم چون مسئولان مجاهدین خلق چنین می خواهند. در هماهنگی شرم آور با دولت آلبانی که این یک عمل ضد انسانی و مغایر با منشور حقوق بشر که متأسفانه در گزارش نهاد شما اصلاً اشاره ای به آن نشده! بنابراین از شما تقاضا دارم هر چه در توان دارید برای کاستن آلام من و خانواده ام دریغ نکنید. باشد تا گزارشگران شما با دادن گزارش واقعی و یکسان و فارغ از زد و بندهای سیاسی گزارش جامعی از وضعیت حقوق بشر ارائه کنند تا امثال سازمان مجاهدین خلق در سایه زد و بند های سیاسی و با به کارگیری سیاست مزدوری نتوانند حقوق امثال پدر مرا نقض کنند. من منتظر پاسخ شما هستم.

با تشکر از شما شهلا کله جویی الوار - ایران - خوزستان - شهرستان اندیمشک

\*\*\*

دبیرکل محترم عفو بین الملل جناب آقای کومی نایودو

با عرض ادب و احترام، اینجانب سید سعید علویان هستم برادرم به نام سید هادی علویان در جنگ ایران و عراق اسیر شد. متأسفانه بعد از سال ها اسارت در اردوگاه های عراق مسئولان سازمان مجاهدین خلق با حمایت دولت



صدام و با سوءاستفاده از حسن نیت مسئولان وقت صلیب سرخ او و تعداد زیادی از اسرای جنگی را به پادگان اشرف به بهانه واهی آزادی زودرس و فرستادن به ایران به کمپ اشرف در عراق کشاندند. اکنون قریب به ۳۰ سال می گذرد و برادر من همچنان در اسارت ذهنی سازمان مجاهدین خلق است و در این سالیان علی رغم تلاش زیاد مسئولان مجاهدین حتی یک بار هم نگذاشتند ما برادرمان را ببینیم.

منشوری که برای رعایت حقوق بشر در سازمان ملل تنظیم شده برای همه انسان هاست. متأسفانه طی سالیان سازمان مجاهدین خلق بدیهی ترین حقوق اعضای خود و ما خانواده های آن ها را نقض کرده است اما هیچ نهادی تاکنون آن سازمان را مورد بازخواست قرار نداده، آیا چون این سازمان نورچشمی برخی قدرت های جهان از جمله آمریکا است؟ بنابراین من از شما انتظار دارم که عملکرد سازمان مجاهدین خلق که برخلاف معیارهای انسانی بوده وهست را بررسی کرده و با اقدامات عاجل زمینه آزاد سازی برادرم را فراهم سازید.

با تشکر، سید سعد علویان - ایران - خوزستان - خرمشهر

\*\*\*

### دبیرکل محترم عفو بین الملل

با سلام ، من کاظم شهیدی از استان خوزستان ایران هستم. در جریان گزارشی که عفو بین الملل درباره نقض موارد حقوق بشر تنظیم کرده بود قرارگرفتم. اما متأسفانه در آن هیچ اشاره ای به وضعیت بیش از ۲۰۰۰ نفر از افرادی که سال ها سازمان مجاهدین خلق حقوق اساسی آن ها را نقض می کند نشده است که برادر من به نام **لفته شهیدی** یکی از اعضای مجاهدین است. بنابراین اگر این ۲۰۰۰ نفر هر کدام ۵ عضو خانواده داشته باشند می شود ۱۰ هزار نفر! می بینید که سازمان مجاهدین خلق به راحتی طی سالیان حقوق حقه این تعداد نفر را نادیده گرفته است. رهبران این سازمان فرزندان ما را با حیله و نیرنگ به عراق کشاند و از آن ها سوءاستفاده کرد، آن ها را طی سالیان از حق ارتباط با خانواده محروم ساخت، از تشکیل زندگی قانونی محروم کرد و به ما خانواده های آن ها حتی یک بار هم اجازه ملاقات نداد و نگذاشت ما از عزیزانمان کسب خبر کنیم و به نظر شما این ها از موارد نقض حقوق بشر نیست؟

بنابراین از شما می‌خواهم ترتیبی اتخاذ نموده تا هرچه زودتر وضعیت امثال برادرم که زیر فشارهای خرد کننده درکمپ سازمان مجاهدین خلق می‌باشد نجات یافته و بتوانند زندگی بهتری را برای خود انتخاب کنند.

با تشکر، کاظم شهیدی

\*\*\*

### دبیرکل محترم عفو بین الملل آقای کومی نایودو

با عرض ادب و احترام، جناب آقای نایودو دبیرکل محترم، گزارش عفو بین الملل را در مورد نقض حقوق بشر در اقصی نقاط جهان و از جمله کشورم ایران را مطالعه کردم. من **فتح الله پیرزادی** به عنوان یک شهروند ایرانی لازم دیدم نکاتی را در خصوص این گزارش بیان کنم. اولاً آیا ظلمی که دیگر کشورها از جمله دولت آمریکا بر ما به عنوان مردم ایران در خصوص اجرای تحریم های ناعادلانه کرده خود از مصادیق نقض آشکار حقوق بشر نیست؟ ثانیاً گروه های تحت حمایت آمریکا از جمله سازمان مجاهدین خلق که ابتدایی ترین حقوق اعضای خود و ما به عنوان خانواده های آن ها را سال هاست نقض می کند نباید در گزارش شما منظور شود؟ برادرم به نام حیدر پیرزادی سال هاست که رهبران مجاهدین خلق او را فریب داده و نزد خود برده اند. اما در این سالیان نه به او اجازه ارتباط با خانواده اش نه این که به ما اجازه دیدار با او دادند! بنابراین از شما تقاضا دارم به موضوع نقض حقوق اساسی اعضای مجاهدین خلق از جمله برادر من که گرفتار آن هاست پرداخته شود. امیدوارم که پاسخ روشنی از سوی شما دریافت کنم.

با تشکر، فتح الله پیرزادی - ایران - خوزستان - شهرستان شوشتر

\*\*\*

### آقای کومی نایودو دبیرکل محترم عفو بین الملل

باعرض سلام، من امین زارع برادرزاده فریدون زارع هستم. فریدون از جمله اسرای جنگ ایران و عراق بود که رهبران سازمان مجاهدین خلق او را بعد از اسارت فریب داده و عضو سازمانشان می کنند. مدتی بعد او را برای انجام یک مأموریت تروریستی به مرز ایران می فرستند که متأسفانه قطع نخاع شده و برای همیشه مجبور شده روی ویلچر بنشیند.



## آقای دبیر کل

متأسفانه پدرم که سال ها پی گیر وضعیت برادرش فریدون بود سال گذشته درگذشت و من به پدرم قول دادم تا کار پی گیری وضعیت برادرش را دنبال کنم.

بنابراین همانطور که نهاد شما طی گزارشی نسبت به موارد نقض حقوق بشر ابراز نگرانی کرده است تقاضا دارم نمایندگان خود را هم به کمپ مربوط به سازمان مجاهدین خلق در کشور آلبانی بفرستید تا ببینند افراد درون آن از جمله عموی من در چه وضعیت غم انگیزی به سر می برند. آن ها سال هاست که به دلیل اجرای قوانین ضد انسانی از سوی رهبران سازمان مجاهدین خلق معنی آزاد زیستن و آزاد فکر کردن را نمی دانند و همواره به عنوان یک اسیر از آن ها سوءاستفاده شده، بنابراین تقاضا دارم تمامی توان خودتان را برای کاستن آلام و دردهای آن ها و ما به عنوان خانواده هایشان به کار گیرید.

منتظر پاسخ شما هستم . با تشکر

امین زارع - ایران - خوزستان - شهرآزادی

## جیش العدل

همان کانون شورشی مجاهدین است در پوشش گروهکی مستقل

انجمن نجات سیستان و بلوچستان - ۱۳ بهمن ۱۳۹۷

انفجار دو بمب صوتی شب گذشته در خیابان بعثت شهر زاهدان، توسط کانون شورشی فرقه ی رجوی موسوم به جیش العدل بلوچستان صورت گرفت .

هسته مرکزی گروهک تروریستی جیش العدل، متشکل از تندروهای وهابی است که اسلامی خشن و تروریست را به جهان معرفی کرده اند. جامعه هدف این گروهک برای عضویت، افراد شرور، کم سواد و کسانی است که به دلایل شخصی از جمله اعدام اعضای خانواده شان که در پی مبادرت به قاچاق مواد مخدر و معاندت با نظام توسط نظام معدوم شده و یا خودشان در مبارزه نیروهای نظامی و امنیتی کشور با شرارت ها و هنجارشکنی های آنان، سرخورده شده اند و به معاندت با نظام برخاسته اند.

در تمام گروهک تروریستی جیش العدل حتی یک فرد با تحصیلات بالای دیپلم وجود ندارد. طبیعی است که دانشی هم از تروریسم علمی ندارند و مجبورند تحت آموزش گروهک های سازمان یافته تر رشد و فعالیت کنند.

متأسفانه فقر و کم سوادی که در گذشته در اهالی جنوب کشور و به خصوص جنوب استان سیستان و بلوچستان وجود داشت، از اواسط دهه ۷۰ مورد استقبال و اهداف شوم فرقه تروریست رجوی قرار گرفت. این گروهک با استفاده از ترفند کاریابی در اروپا و آمریکا، جوانان این منطقه از کشور را فریب داد و به عراق منتقل کرد. همانطور که می دانید بالاترین میزان افراد جذب شده به این فرقه، فریب خوردگانی هستند که بدون هیچ گرایش سیاسی و دشمنی علیه حکومت و تنها با هدف کار در اروپا از اردوگاه های مجاهدین در عراق سر در آوردند .

با کنترل انجام گرفته بر پایگاه های فرقه رجوی در بعد از شروع جنگ در کشور عراق، شرایط این فرقه برای جذب و انتقال فریب خوردگان و قربانیان به داخل پایگاه هایشان سخت و غیر ممکن شد. لذا به صورتی دیگر، باز هم افراد کم سواد و فقیر را مورد سوءاستفاده قرار دادند . فرقه رجوی با هزینه های سعودی آمریکایی، آموزش های تروریستی به گروهک های نوپا و بی سواد هم چون جندالله و جیش العدل را در دستور کار قرار داد تا از طریق آن

هاکم هزینه ترین اعمال تروریستی را پیش ببرند. اما هوشیاری مردم، آموزش ها و افشاگری هایی که برای شناخت دشمنان در سطح کشور صورت گرفت تشخیص عوامل و علائم تحریک و سوءاستفاده دشمنان را برای مردم میسر کرد. لذا طرح های این فرقه برای تحریک و به خیابان کشیدن هموطنان جنوب کشور برای اغتشاش، با شکست مواجه شد.

از جمله طرح های شکست خورده فرقه رجوی و نوچه های زیر دستش، طرح تفرقه افکنی و رو در رو قراردادن مردم و نیروهای امنیتی در استان سیستان و بلوچستان است. لذا به همین دلیل با اقدامات تروریستی در نقاط بلوچ نشین و سنی نشین سعی در نا امن نمودن آن مناطق دارند. آن ها با اشراف بر این که نیروهای نظامی قطعاً با تدابیر امنیتی شدیدتری در آن منطقه حضور خواهند داشت و طبیعتاً برخی افراد اشتباهاً، مضمون به ارتباط با عوامل بمب گذاری قرار می گیرند و بازداشت می شوند تا اتمام پروسه ی بازجویی و رفع اتهام در بازداشت به سر ببرند.

در این میان فرقه رجوی و نوچه هایش اذهان را با این دروغ که نظام نسبت به اهالی این مناطق که اغلب از قوم بلوچ و برادران اهل سنت هستند، بدبین است و قصد سرکوب آنان را دارد، تحریک می کند.

اگرچه طرح های کثیف و تفرقه افکنانه ی فرقه رجوی با سوءاستفاده از افراد بی سواد و به کارگیری آن ها در قالب گروهک های تروریستی به نتیجه نرسیده است. اما لطمه ی بزرگی به واقعیت بردباری، مهمان نوازی و نوع دوستی مردمان این خطه از کشور وارد نمود.



فرصت گردشگری و سرمایه گذاری در استانی با این حجم وسیع از جاذبه های طبیعی و فرصت های اقتصادی را به ریسک تبدیل نمود. فرقه رجوی ابداً خوشش نمی آید استان پیشرفتی داشته باشد چرا که پیشرفت استان به

منزله ایجاد رضایت بخشی در ساکنان آن است و رضایت بخشی هم آفت رخنه و سوءاستفاده گری این فرقه است.



عملیات تروریستی شب گذشته در زاهدان، هیچ تلفات جانی به همراه نداشت اما نزدیکترین واحد مسکونی تجاری به محل وقوع انفجار چگونه دچار خسارات مالی شده و ساکنین بی گناه آن علاوه بر احساس ترسی که مدت ها به همراهشان خواهد بود تا تعمیر و تجهیز این ساختمان باید سختی های زیادی از جمله سرما را تحمل کنند.

آیا معنای **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ** که بر پرچم گروهک تروریستی جیش العدل نوشته شده است همین آزار رساندن به هموع و در خطر سرما و هزینه های مالی قرار دادن آن هاست که دیشب بر ساکنین این ساختمان تحمیل شد؟

## امیر وفا یغمایی

از سرگذشت تلخ خودش و هزاران نوجوان وابسته به مجاهدین از اشرف تا پایگاه تیف



آریا ایران به نقل از تلویزیون میهن - ۱۳ بهمن ۱۳۹۷

سعید بهبهانی در برنامه روزانه خود در تلویزیون میهن گفت و گویی دارد با امیر وفا یغمائی مجاهد زاده ای که از سرنوشت غم انگیز خود سخن می گوید.

### امیر یغمایی:

من اولین بار است که درباره سرگذشت خودم با سازمان مجاهدین خلق صحبت می کنم. بگذارید یک مسأله مهم را بازگو کنم. من از سال ۲۰۰۵ تاکنون که سکوت کرده بودم، می خواستم برای یک بار هم که شده مادرم را ببینم. به همین دلیل با دوستانی که در ارتباط با سازمان مجاهدین بودند تماس گرفتم و اطلاع دادم که می خواهم به آلبانی بروم و با مادرم ملاقات کنم، چون مجاهدین دوست نداشتند که بدون اطلاع به آنجا بروم و به همین دلیل پیشاپیش به آن ها خبر داده بودم.

حتی در این باره با محمد رجوی فرزند مسعود رجوی در اورسوراواز تماس گرفتم و اطلاع دادم.

به هر حال در ژانویه ۲۰۱۹ با یکی از دوستانم که مادر او نیز در مجاهدین است، هر دو به آلبانی رفتیم. با یک رابط آلبانیایی به مقر مجاهدین در اشرف ۳ رسیدیم.



در آنجا محافظان مسلح آلبانیایی مستقر بودند که ما را بردند به داخل یک کانکس و گفتند که به مجاهدین خبر می دهیم. درب پایگاه مجاهدین با آنجا که ما بودیم، فاصله داشت. درب پایگاه مجاهدین نیز با ساختمان های ساکنان پایگاه تقریباً یک کیلومتر فاصله داشت و اساساً ما نمی توانستیم افراد یا ساختمان های مجاهدین را ببینیم.

بعد از مدتی محافظان مسلح آلبانیایی آمدند و گفتند که مقداری طول می کشد تا مادران را پیدا کنند. آن ها پاسپورت ما را گرفته بودند تا به عنوان مدرک شناسایی به مجاهدین بدهند.

آن روز ساعت ها منتظر ماندم و دست آخر آمدند و گفتند که معلوم نیست مادران کجاست. ممکن است برای خرید رفته باشد یا این که در این پایگاه نباشد.

محافظان مسلح آلبانیایی نگذاشتند که با افراد مجاهدین صحبت کنیم. ما مجبور به بازگشت شدیم، بدون این که بتوانیم با مادرانمان ملاقات کنیم.

زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی حق ملاقات و ارتباط با افراد خانواده خود را دارند اما برای من واقعاً سؤال است که چرا با این که از قبل اطلاع داده بودیم، مجاهدین نگذاشتند مادرانمان را ببینیم...

مجاهدین کودکان بالای ۱۵ سال را به عملیات فروغ جاویدان فرستادند و تعدادی از آنان نیز در همین عملیات کشته شدند. از جمله خواهر علیرضا قیطانی که ۱۵ ساله بود و کشته شد.

پدر و مادر بعضی از بچه های کوچک داخل سازمان نیز هر دو کشته شدند و برنگشتند. در آن دوران این بچه ها را تحویل افراد دیگری از اعضای مجاهدین دادند. این بچه های کوچک گنج شده بودند که چرا پدر و مادرهای ما دیگر نیستند.



من و دیگر بچه‌هایی که در سازمان بودیم، بین قرارگاه‌های مرزی تقسیم شده بودیم. بعد از نشست‌های ۴ ماهه طعمه مسعود رجوی در قرارگاه کوت بودم، آنجا توانسته بودم با تعدادی دوست شوم. اما مجاهدین که نمی‌خواستند در بین اعضا رابطه‌ی دوستانه ایجاد شود، من را به همراه تعداد دیگری به قرارگاه مرزی بنیاد علوی در جلولا منتقل کردند.

مجاهدین، من و دیگر بچه‌های نوجوان را در قرارگاه‌های مرزی بین دیگر اعضای قدیمی‌تر سازمان تقسیم و قاطی کرده بودند.

یک سری بچه‌ها در آن دوران مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتند. نه این که همه مورد تجاوز قرار گرفته باشند، بلکه دستکاری می‌کردند، شب می‌آمدند سراغ بچه‌ها. تعدادی بودند که این‌ها را تجربه کرده بودند و به من هم می‌گفتند. حتی یک سری از بچه‌ها از ترس شان سرنیزه زیر بالش می‌گذاشتند و می‌خوابیدند که اگر کسی سراغشان آمد، بتوانند از خودشان دفاع کنند. یعنی خیلی وضع خراب بود.

جالب بودن این موضوع از این نظر است که مسعود رجوی آمده بود و انقلاب ایدئولوژیک راه انداخته بود و همه را از هم طلاق داده بود تا به قول خودش آدم‌های خالص ایجاد کند. آدم‌هایی که ظاهراً باید ایدئولوژیک می‌بودند تا بتوانند تمام عیار بجنگند بدون عنصر جنسیتی و فکر زن و بچه و این‌ها. اما بعد از ده پانزده سال آدم‌ها به جان

همدیگر افتاده بودند یعنی مسائلی پیش آمد که بچه های ما این جور چیزهای وحشتناک را تجربه کردند تا این که مسعود رجوی همه بچه ها را مجدداً از بین دیگر اعضای مجاهدین جدا نموده و در یک مرکز جداگانه ای سازماندهی کردند...

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ من و دیگر اعضای سازمان در قرارگاه باقرزاده بودیم. آمدند و خبر دادند که به آمریکا حمله نظامی شده، به سالن برویم و آنجا فیلم های برخورد هواپیماها به برج های دوقلو را پخش می کردند. همه مجاهدین جشن گرفته بودند و در حضور رهبران سازمان هورا می کشیدند.

من یادم هست که مسعود رجوی در همان جلسه آمد و گفت که اگر ایدئولوژی ارتجاعی چنین کاری می تواند علیه امپریالیسم انجام دهد، بنام به ایدئولوژی مجاهدین و انقلاب مریم...!

امیر وفا یغمایی از خودکشی های درون سازمانی در عراق و پادگان اشرف می گوید، چیزی که مجاهدین به دورغ می گفتند که این گونه افراد در اثر شلیک ناخواسته کشته شده اند، ...

امیر وفا یغمایی از محمد رجوی فرزند مسعود رجوی می گوید. از رابطه پدری که می خواست فرزند اش همانند خود او ایدئولوژیک باشد اما او مسعود رجوی را به چالش می کشید. مسعود رجوی هیچ گونه رابطه عاطفی پدری با فرزندش نداشت، ...



## خانواده های لرستان و انجمن نجات



انجمن نجات لرستان - ۱۴ بهمن ۱۳۹۷

به راستی ارتباط ما افراد اعضای انجمن نجات با خانواده ها دیگر فقط یک ارتباط کاری و اداری نیست، بلکه میزان صمیمیت و نزدیکی به حدی است که ما هم جزو فرزندانشان هستیم و همگی با هم در یک سفر دور و دراز، در یک کمپین و جنبش خستگی ناپذیر کمر همت بسته ایم تا تشکیلات مخوف و ضد بشر، فرقه تروریستی رجوی و این آزادی کشان و قاتلان عاطفه و احساس و دشمنان اصلی و بنیان کن خانواده را از صحنه روزگار محو کنیم و فرزندان اسیرمان را از چنگالشان رها کنیم.

از اعزام های گروهی با اتوبوس به داخل پادگان اشرف در سال های ۸۱-۸۲ و دیدار با فرزندانشان که اولین ضربه گیج کننده را به مغز فرقه وارد نمود، تا آنچه که برخلاف تحلیل و انتظارات شخص رجوی که به زعم خود می تواند از خانواده به عنوان فرصت و نیروهای پیشقراول برای کار تبلیغی استفاده کند. دقیقاً برعکس، خانواده ها به عنوان پیام آوران عشق و عاطفه، محبت و دوستی ارتباط خود را با فرزندانشان که سالیان در اسارت فرقه شستشوی مغزی شده بودند برقرار نموده و فرزندان خود را که عضوی از همین تشکیلات ضد آزادی و ضد انسانی بودند علیه رجوی شروع به فعالیت نموده و به تدریج در همین بستر عاطفی از تشکیلات جدا شدند و خود به افشاگران اصلی جنایات رجوی بدل گردیدند. تا مرحله ای از فشار که شخص رجوی به خود بیاید و افسار پاره کند، در مدت زمان نه چندان طولانی حدود ۷۰۰ نفر از همین فرزندان از تشکیلات جدا شدند که بر اساس آمار اجمالی درصد بسیار

بالایی از جداشدگان جزو افرادی بودند که به نوعی با خانواده خود ملاقات داشتند و ارتباط عاطفی و وصل به خانواده موجب جدایی از تشکیلات ضد خانواده گردیده بود.

تا مرحله بعدی از کارزار خانواده ها که با واکنش هیستریک و عصبی و خشن رجوی مواجه شدند و اجازه ورود به داخل پادگان را پیدا نکردند، به گونه ای که شخص رجوی از فرط سوزش درون و در واکنش به ضربه ای که از خانواده ها خورده بود خودش به میدان آمد و با ادا و اطوار و شکلک های خاص خودش شعارهایی که لایق خودش بود علیه خانواده ها داد از جمله "ننگ ما ننگ ما، فامیل الدنگ ما" نیروهایش را به اطراف سیم خار دار گسیل داشت و با تمام خشونت به جان خانواده ها افتادند و در مواردی منجر به ضرب و جرح خانواده ها گردید اما باز خانواده ها هر روز و هر ساعت عزمشان جزم تر می شد و این کارزار و نبرد برای دیدار و آزادی فرزندانشان ادامه داشت تا بیش از دو سال با تحمل گرم ترین و آلوده ترین هوا و بدترین شرایط عراق با حنجره های مجروح خویش هر روز و هر ساعت نام عزیزان دلبنده خویش را فریاد می زدند و جالب بود که هر چقدر این کارزار و مبارزه ادامه پیدا می کرد، خانواده ها به عنوان یک هدف ارزشی به آن نگاه می کردند و هر خانواده فقط به فکر فرزند خود نبود و آزادی تمام اسیران به یک هدف برای تمام خانواده ها تبدیل شده بود.

درست و دقیق در همین مرحله از مبارزه، خانواده ها و افراد جداشده در یک ترکیب جدایی ناپذیر به یک پیروزی چشمگیر دست یافتند و طومار فرقه تروریستی رجوی در اشرف را در هم پیچیدند و از آنجا با وضعیت بدی به کمپ لیبرتی انتقال داده شدند.

این مرحله از کار را می توان یک سرفصل در پیروزی های مبارزات خانواده ها و جداشدگان علیه فرقه نامید.

در لیبرتی اما شرایط متفاوت بود و امکان حضور خانواده ها نبود اما تمام از بخت بد حادثه برای تشکیلات فرقه، ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار بودند تا این تشکیلات در عراق آب خوش از گلویش پایین نرود و از آنجا نیز به کشور آلبانی منتقل شدند و تا به امروز سیل روز افزون ریزش ادامه دارد، اما هم برای تجدید خاطره و پاس داشت آن همه زخم خانواده ها و هم آمادگی و تجدید قوای روحی و جسمی برای ادامه کارزار و مبارزه علیه فرقه تروریستی رجوی و رهایی اسیران در چنگال این گروه آزادی کش، ضد ایرانی، بار دیگر ما افراد اعضای انجمن نجات لرستان تصمیم گرفتیم با خانواده های خوب و دوست داشتنی لرستانی دیداری تازه کنیم.

به طور سرزده خدمت خانواده ای رفتیم که اتفاقاً چندین بار باهم در مسیر رفتن به عراق و اطراف قرارگاه اشرف با هم همسفر بودیم و از آن دوران خاطراتی با هم داشتیم و کلی نشستیم و با بازگو کردن خاطرات با هم گپ و گفت صمیمی داشتیم، این خانواده همگی به طور جدی جویای احوال فرزندشان بودند و برای بازگشت آن‌ها لحظه شماری می‌کردند. برادران و خواهران فرد اسیر در چنگال رجوی همه به یاری خدا تحصیل کرده و اهل ذوق و شوخ طبع و بذله‌گو بودند و یکی از آن‌ها انبوهی کتاب را در گوشه اتاق جمع کرده بود و خود را برای دکترا آماده می‌کرد و می‌گفت انشاءالله تا من این کتاب‌ها را می‌خوانم برادرم هم برمی‌گردد. از این خانواده خداحافظی کردیم و در مسیرمان به مغازه تعمیرگاهی رسیدیم و پدری چشم انتظار را در حال تعمیر ماشین دیدم، دختر او اسیر فرقه رجوی می‌باشد و با گرمی از ما استقبال نمود و کمی با وی شوخی کردیم و نخواستیم بیشتر مزاحم کار و کاسبی اش شویم و با تعارفات زیاد با خداحافظی جدا شدیم.

در روزهای متوالی با خانواده‌ها دیدار کردیم. هر کدام صمیمی تر و گرم تر و خوش برخورد تر بودند. بر همین منوال با همه خانواده‌های ساکن خرم آباد دیدار کردیم و آخرین وضعیت فرزندانشان و وضعیت فلاکت بار فرقه رجوی را با هم مورد بحث قرار دادیم و همه خانواده‌ها بدون استثنا با عزمی راسخ بر ادامه تلاش و فعالیت علیه فرقه و برای رهایی فرزندان خود پای فشردند.

و در پی این دوره از دیدارها به سمت بروجرد و دورود حرکت کردیم و با تک تک خانواده‌ها به طور صمیمانه دیدار داشتیم. نکته جالب اینجا بود که اخبار و اطلاعات ما از فرزندانشان تقریباً به روز و جدید بود و طی اطلاعات و خبرهایی که از داخل تشکیلات فرقه داشتیم مشخصاً از اوضاع و احوال فرزندان این خانواده‌ها با اطلاع بودیم و حتی می‌دانستیم که بعضاً برای جدایی قریب الوقوع اعلام آمادگی کرده بودند که این موضوع در خوشحال کردن خانواده‌ها و عزم جزم آن‌ها برای رهایی فرزندانشان تأثیر صد چندان داشت.

در این دیدارها نکات و ملاحظاتی وجود داشت که خیلی برای خودمان جالب و انگیزاننده بود. در اکثر خانه‌ها عکس‌ها و تصاویر این عزیزانی که اسیر فرقه رجوی هستند قاب گرفته شده و مادران پیر و سالخورده با ترکیبی از نومییدی و امیدواری منتظر دیدار عزیزانشان بودند و از ما به عنوان اعضای انجمن می‌پرسیدند که یعنی شما می‌گید من قبل از مردن بچه ام رو می‌بینم؟

یا به خانواده ای مراجعه کردیم که متأسفانه پدری به تازگی در اوج حسرت دیدار با پسرش ناکام چشم از دنیا فرو بسته بود که این موضوع به عقده و بغضی فروخورده برای سایر اعضای خانواده تبدیل شده بود.

این دوره از دیدارها از کلیه خانواده‌ها از شهرستان‌های پلدختر و معمولان نیز دیدن کردیم و اگرچه خانواده‌ها از این دیدار بسیار خوشحال شدند و اکثراً ما را به جای فرزندان خود می‌پنداشتند اما حقیقتاً حال و روزشان در فراق فرزندان و حسرت دیدار آن‌ها برای ما هم بسیار سنگین و ناراحت‌کننده بود و لذا با هم تجدید عهد و پیمان کردیم تا ادامه‌ی این حرکت و مبارزه علیه فرقه رجوی و رهایی کامل فرزندانمان و برچیدن و فروپاشی تشکیلات این فرقه ضد بشر، یک دم از پای ننشینیم.



## تبریک به پرویز حیدرزاده برای رهایی از فرقه جهنمی رجوی



صالحی - انجمن نجات مازندران - ۱۰ بهمن ۱۳۹۷

یکی دیگر از اسیران فرقه تروریستی رجوی که خود را از بند این فرقه جهنمی نجات داد تا خود با اختیار خودش تعیین کننده آینده اش باشد. به او و خانواده اش که برای رهایی او تلاش بسیار کردند تبریک می گویم.

اما اعلام جدایی پرویز برگ دیگری از جنایت و فریبکاری بی پایان رجوی ها یعنی مصاحبه های تلویزیونی دیکته شده و اجباری و مجبور کردن اعضا به موضع گیری علیه خانواده های شان را نشان داد.

تقریباً سه سال قبل بود که بعد از حضور خانواده ها در کنار درب لیبرتی و درخواست ملاقات با فرزندان شان که حداقل حقوق انسانی است، رجوی های بی وجدان از فرط استیصال برای آن که جنایت خود در ممنوع کردن ملاقات اعضا با خانواده های شان را لاپوشانی کنند چند شوی تلویزیونی ترتیب دادند تا در آن ها اعضا علیه خانواده های شان صحبت کرده و آن ها را متهم به مزدوری برای وزارت اطلاعات ایران نمایند تا شاید با این ترفند کثیف خانواده مایوس شده و دست از تلاش شان بردارند.

در آن زمان سران فرقه تروریستی رجوی تصویر زیر را از پرویز پخش نمودند:



کمتر از سه سال بعد تعداد زیادی از اعضای که به اجبار در آن نمایش های تلویزیونی رجوی ها آورده شده بودند، از فرقه جدا شدند و رجوی ها بار دیگر ضربه جانانه ای از آن ها و خانواده هایشان دریافت کردند و فهمیدند که خانواده ها تا رهایی فرزندان شان دست از تلاش بر نخواهند داشت و به خوبی می دانند آنچه از زبان فرزندان شان در فرقه گفته می شود یا از قول آن ها نوشته می شود، خواسته فرزندان آن ها نیست بلکه ناشی از فشار و شرایط مخوف فرقه ای است که نباید تسلیم آن شد.

رجوی ها که گویی بویی از انسانیت و عاطفه نبرده اند، درمانده از این که پرویز و امسال پرویز ها خود را از دام آن ها رها کرده اند، به لجن پراکنی علیه آن ها پرداخته و آن ها را مزدور وزارت اطلاعات خوانده اند!!! و در کینه ای حیوانی تصویر زیر را از پرویز در تلویزیون خود به نمایش گذاشتند.



نمونه پرویز حیدرزاده به خوبی مشخص نمود که مصاحبه ها و یا مقالاتی که به اسم اعضا از سوی سران فرقه منتشر می شود تا چه حد دروغ و تحت فشار و شرایط غیر قابل تصور فرقه ای است و فاقد هر نوع مشروعیت می باشد.

با تبریک مجدد به آقای حیدرزاده و خانواده محترم او و دیگر دوستانی که از این فرقه جهنمی جدا شده و خانواده های آنان و با آرزوی رهایی دیگر اعضای اسیر و شادی خانواده هایشان.

## اعلام جدایی آقای هادی ثانی خانی از تشکیلات فرقه مجاهدین در آلبانی



هادی ثانی خانی - سایت نجات یافتگان از مجاهدین خلق در آلبانی - ۱۰ بهمن ۱۳۹۷

اینجانب هادی ثانی خانی در بهمن ۱۳۸۱ وارد تشکیلات فرقه مجاهدین شدم و نزدیک به ۱۵ سال در تشکیلات این فرقه بودم. قبل از توضیح علت جدایی مختصری از زندگی شخصی خود قبل از ورودم به تشکیلات مجاهدین را برای شما عزیزان شرح می دهم.

من از بچگی علاقه زیادی به فوتبال داشتم و برای رسیدن به اهدافم از هیچ زحمتی فروگذار نمی کردم که در این راه هم به موفقیت هایی رسیدم و در تیم های باشگاهی مختلفی هم بازی کردم که آخرین آن ها تیم امید سایپا از بهترین تیم های ایران بود که به کاپیتانی این تیم هم رسیدم که عکس هایی هم از آن زمان وجود دارد که ضمیمه این اعلام جدایی می باشد تا مریم رجوی نگوید که هادی ثانی خانی را ما از خیابان و یا از زیرپل نجات دادیم. بله این ادامه داشت که به مشکل سربازی خوردم که یا باید به یک تیم فوتبال ارتشی می رفتم که فوتبال خودم را ادامه بدهم یا این که خدمت سربازیم را بخرم چون آرزوی هر جوانی بودن در باشگاه جوانان یا امید سایپا بود، با کمک پدرم خدمت سربازیم را خریدم تا از این بابت خیالم راحت شود تا این که در یکی از روزها که همسایه ای داشتیم به من خیلی اصرار می کرد که الآن که مشکل پاسپورت نداری و بازی های باشگاهی تهران هم تعطیل است به

مسافرت برویم. او به من گفت من به ترکیه می روم و تو هم می توانی بعد از چند روز به من ملحق شوی هم خستگی باشگاهی از تنت برود و هم کشور ترکیه زیباست تفریحی کرده باشی. این همسایه که بعد ها فهمیدم که نفر قاچاقچی فرقه مجاهدین است و برای فرستادن هر نفر به مقر سازمان مجاهدین در عراق مبلغ ۲۰۰۰ یورو دریافت می کند. من بی خبر از همه چیز به ترکیه رسیدیم. از همان روز اول فیلم هایی که فرقه مجاهدین برای فریب و مغزشویی تولید کرده بود، برای ما نشان می دادند. آن ها می خواستند من را اغفال کنند و می گفتند که تو جوانی باید به این سازمان بپیوندی و... که من مخالفت می کردم و طرح می کردم که می خواهم فوتبال را ادامه بدهم. سپس آن ها من را به یک زنی که اسمش اگر اشتباه نکنم محبوبه بود و از آلمان تماس می گرفت، وصل کردند. این زن نزدیک به یک هفته با من صحبت می کرد تا من را قانع کند و در آخر برای من شرط گذاشت که اگر رفتی عراق و خوشت نیامد می توانی از طریق سازمان که خیلی قدرت دارد به کشوری که دوست داری بروی و ادامه فوتبال را بدهی که خیلی ها هم که به آنجا رفتند بعد از مدتی که نخواستند الان در کشورهای اروپایی هستند و برای سازمان کار می کنند.





## هادی ثانی خانی، کاپیتان تیم فوتبال امید سایپا که فرقه مجاهدین او را فریب داد و ۱۵ سال او را در اسارتگاه خود اسیر و در جوانی پیر کرد.

متأسفانه این جمله مثل مته در ذهن من رخنه کرد که چند روزی می روم و بعد اعلام می کنم نمی توانم در عراق بمانم و بعد به کشور مورد علاقه ام می روم و فوتبالم را ادامه می دهم. بله به همین سادگی، در واقع با این فریب کاری و دروغگویی، یهو سر از عراق در آوردم به محض رسیدن به آنجا به خدا قسم احساس کردم که به جهنم وارد شدم.

بعد از سوالات و خوش آمدگویی به اتاق هایی ما را بردند که تلویزیونی داشت گفتم می خواهم برنامه های تلویزیون را ببینم، گفتند ما تلویزیون نداریم فقط برنامه های سازمان وجود دارد، آن هم با ویدئو. گفتم همه را دیدم می خواهم برنامه عادی تلویزیون عراق را ببینم. گفتند مرز سرخ است، گفتم مرز سرخ یعنی چی؟ گفت رک بگویم ما چون در اینجا زن و زندگی نداریم نمی خواهیم با دیدن جنس مخالف آدم ها ذهنشان به قولی منحرف بشود که خنده ام گرفت گفتم الان با یک جنس مخالف که خانم یا به قول شما خواهر بود حرف زدم گفت بیشتر از این سؤال نکن.

یادم است که گفتم می خواهم با همان خانمی که از من سؤال جواب می کرد صحبت کنم که خانمی بود به نامه فهمیه اروانی که مسئول اول سازمان بود که در آن زمان مسئولیت پذیرش یعنی جذب نیرو را به عهده داشت. موقعی که پیش او رفتم گفتم من نمی خواهم اینجا بمانم که حرف هایم را گوش کرد گفت ببین رک بگویم آمدن به سازمان به خاطر رفعت رهبری سازمان است که شما ها را از منجلاب ایران جمع کند، آمدن آسان است ولی رفتنش سخت. گفتم باشه خودتان گفتید نخواستید می روی به یک کشور دیگر. فهمیه اروانی خندید و گفت ما چنین چیزی نداریم مگر ما سرپل رفتن نفرات از ایران به اروپا هستیم. گفتم در هر صورت من می خواهم بروم از فضای اینجا و توپ و تانک وحشت دارم می خواستم بهانه ای بیاورم تا فکر کنند که بی عرضه هستم ولی جواب آخرش به من این بود می خواهی بروی گفتم بله. گفت دو راه داری:

اول این که دو سال در یک مکانی بنگال است زندانی می شوی تا اطلاعاتت پاک شود تا بروی چون معلوم نیست شاید تو مزدور باشی. گفتم اصلاً من جایی را ندیدم که بخواهم اطلاعاتی داشته باشم گفت همین که می گویم. گفتم راه دوم شما؟ گفت تحویل به استخبارات یعنی اطلاعات عراق می دهیم تا آن ها تو را تعیین تکلیف کنند.

گفتم من را برمی گردانند ایران. او گفت تو را به خاطر ورود غیر قانونی از مرز سال ها زندانی می کنند شانس بیاوری ترا نکشند.

بله این شد که سازمانی که سر درش فدا و صداقت است من را به این صورت و به اجبار نگه داشتند. خدا شاهد است این را از ته دل می گویم در این مدتی که من در این فرقه بودم جز بی اعتمادی، سرکوب، تهمت و دشنام و شرکت در نشست های اجباری مغزشویی چیز دیگری ندیدم. بله هر سال هم که می شد از ما به زور تعهد ماندن می گرفتند که همیشه من می گفتم می خواهم بروم ولی هر بار با نشست های مستمر که شاید هفته ها طول می کشید من را پشیمان می کردند.

من را به وضعیتی می رساندند که تا جایی که فقط باید با قرص های اعصاب خودم را می خواباندم راهی هم نداشتم برای رفتن چندین بار هم قصد فرار از عراق را داشتم ولی که نه که ما را از بیرون ترسانده بودند. واقعاً به خود می گفتم که اگر بیرون بروم در این وضعیت جنگی عراق یا کشته می شوم یا به قول رهبری فرقه مجاهدین دولت ایران دمازی از شما در میآورد که الان تمام کسانی که رفتند پشیمان هستند. به خدا نصف تمام نشست هایش این بود که این کس که بیرون رفت مرد یا خودکشی کرد بقیه هم درخواست برگشت دادند که ما قبول نمی کنیم.

خوب شما خودتان را جای من بگذارید کسی که ۱۵ سال را در غار بوده این حرف ها را به گوشش فرو می کنند چه فکری می کند تا این که آمدیم به آلبانی که گفتم خوب شد بهترین فرصت برای فرار است. اول چند هفته ای را تحقیق می کنم بعد در یک روز مناسب فرار می کنم. والله اولش فکر می کردم که کشور اروپایی است و آزاد حداقل این اجازه را دارم که به بیرون بروم ولی از بدو ورود مسئولین تشکیلاتی سازمان اعلام کردند که حق ندارید بدون اجازه بیرون بروید اگر هم که می خواهید قبلش باید بگویید و یک مسئول هم باید با شما بیاید.

چند هفته ای گذشت که گفتم دوباره درخواست جدایی و خروج خودم را از سازمان مطرح کنم و فرار نکنم که برای افراد دیگر دست بستگی ایجاد نکنند که به خاطر فرار ما ضوابط سخت برای آن ها بگذارند دیدم خیلی ها که می خواهند بروند یا بنگالی می شوند مدتی یا هفته ها برایش نشست می گذارند تا از لحاظ ذهنی فرد را خسته و فرسوده کنند. تا این که با فرد دیگری که از قبل برنامه فرار را چیده بودیم در یک روز بارانی فرار کردیم و خودمان را به کمیساریا معرفی کردیم که گفتند شما را به یک هتلی می بریم ولی مشکلات مالی شما طبق توافقی که فرقه با ژنو کرده ماهیانه در آن زمان اگر اشتباه نکنم به یورو ۳۳۰ یورو باید به شما بدهند.



ما با تماس با فرقه مجاهدین درخواست حقوقمان را کردیم که تنها حرفی که شنیدیم این بود که شما مزدور هستید باید حقتان را از سفارت ایران بگیرید. گفتیم کمیساریا گفته شما باید به ما پول بدهید، تا یک ماه پولی به ما داده نشد یک ماهی را در هتلی که بودیم با همان صبحانه ای که فقط می دادند خودمان را سر می کردیم تا این که بعد از یک ماه فشار فرقه ناچار شد که پول ما را بدهد ولی با هزار برگه و امضا ۳ ماهی گذشت که به ما مارک مزدوری زدند که گفتند شما را در اطراف سفارت دیده اند گفتیم کل تیرانا به اندازه یک کف دست است یعنی ما از آنجا رد شدیم ما را در سفارت دیدند گفتند دیگر به شما هیچ مالی تعلق نمی گیرد. من با یک بیت شعر جوابشان را دادم.

من آن گلبرگ مغرورم که می میرم ز بی آبی ولی با خواری ذلت پی شبم نمی گردم.

فرقه ای که تا الآن نزدیک به ۱۷ سال عمر مرا گرفت ۳ سال هم تحمل کردم ولی دریغ از این که بخواهند بگویند ما این همه سال او را به بردگی گرفتیم بگذار یک کمکی کنیم ۳ سال را در تنهایی گذراندم از طریق پدر عزیزم کمک هایی به من می شد تا در این دنیای نامردی که حتی به یک بازنشسته دولت هم یک کمکی می شود به من جز اگر اشتباه نکنم ۴ مرتبه کمک شد ولی کمکی که باید در قبال آن مزدوری آن ها را می کردم ولی اشتباه من این بود که سه سال را تحمل کردم و اعلام جدایی نکردم که پشیمان هستم ولی الآن با افتخار اعلام می کنم من از فرقه و تشکیلات کذایی فرقه اعلام جدایی می کنم و تلاش خواهم کرد آنچه در این سالیان در زندان های فرقه رجوی بر من و دیگران گذشته است، جهت تجربه دیگران بیان کنم.

## جایی برو که بتوانی آزادانه با مادرت صحبت کنی



انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۱۶ بهمن ۱۳۹۷

### پیام مادر زجر کشیده ی مرتضی اکبری نسب به پسر دلبندهاش

"سلام مرتضی ، با من یک بار دیگر صحبت کن ، نمی خواهم بگویم حتماً به ایران بیا ، ولی برو به یک کشور دیگر ، تا با من بتوانی آزادانه صحبت کنی ." (ترجمه صحبت های مادر مرتضی)

در ادامه ی دیدارهایی که با مادران رنج دیده ی اسیران سازمان مجاهدین خلق داشتیم ، این بار به دیدار خانم خدیجه خدائی مادر مرتضی و مادر بزرگ مرحوم یاسر اکبری نسب رفتیم . مادر مهربان و مأخوذ به حیایی که در ابتدا سعی می کند با لبخند سال های غم و رنجش را پنهان کند اما با یادآوری خاطرات عزیزان دلبندهاش اشک مجالی برای لبخند باقی نمی گذارد.

در این دیدار مادر بزرگ ، از نوه خود یاسر که در مناسبات سازمان (فرقه رجوی) به گفته شاهدان سوزانده شده است صحبت می کرد . یاسر را نفرات خود سازمان آتش زدند ، به جرم این که دیگر نمی خواست در آن مناسبات جهنمی عمر بگذراند.

برادر دیگر یاسر زمانی که به آلبانی رسید، موفق شد از فرقه رجوی جدا شود. او در حال حاضر در یک کشور دیگر با خواهرش زندگی می‌کند.

مادر مرتضی همچنین از خدیجه نیکنام - عروش می‌گوید که در عملیات حماقت بار فروغ جاویدان کشته شد. وقتی از فراق دیدار و از عروش می‌گوید اشک از چشمانش جاری می‌شود: "عروسم سیاسی نبود. به خاطر پسر مرتضی که همسرش بود، با او رفت. عروسم چیزی از سیاست نمی‌دانست، خیلی معصوم بود. او به چه گناهی در فروغ جاویدان رجوی کشته شد! این خون به گردن کیست؟"



وقتی از یاسر نوه سوزانده شده اش در فرقه رجوی می‌پرسیم، اشک مجالش نمی‌دهد... و های های گریه سر می‌دهد. ما هم به او می‌پیوندیم. مگر یک مادر چقدر توان دارد؟!

خانم خدائی اشک می‌ریزد و می‌گوید اگر مرتضی بادم باشد، یاسر نوه ام مغز بادم است و ما را نیز به اشک در می‌آورد.

در مورد دیدارش با مرتضی در قرارگاه اشرف می‌گوید: "یاسر در آن دیدار از ما خواست او را با خودمان بیاوریم، ولی جلو درب اجازه داده نشد... هرگز لحظه درخواست یاسر برای این که نجاتش دهیم از خاطر نمی‌رود..."

## شادمانی رجوی ها از ادامه حضور امریکایی ها در عراق



پوراحمد - انجمن نجات گیلان - ۱۷ بهمن ۱۳۹۷

رجوی های شیاد وطن فروش از ادامه حضور قوای متجاوز امریکایی در عراق ابراز خشنودی کردند و به نقل از دونالد ترامپ در بوق و کرنا دمیدند که: "در پایگاهی در عراق که با هزینه هنگفت ساخته و پرداخته ایم خواهیم ماند تا بر ایران نظارت کامل داشته باشیم."

در شرایطی دونالد ترامپ ایران را یک مشکل واقعی در منطقه قلمداد می کند و می خواهد قلدرمآبانه بر آن نظارت داشته باشد که همزمان از اشتباه فاحش نهادهای اطلاعاتی امریکا مبنی بر حمله نظامی گسترده به دولت وقت عراق (صدام) منتقدانه یاد می کند ولیکن از آن خطای جنایتکارانه که ملتی را در ابتدا تحریم و النهایه قتل و کشتار کرد، عبرت نمی گیرد.

رئیس جمهور امریکا در مصاحبه با سی بی اس امریکا افزود: "مطلقاً قصد حمله نظامی به ایران را نداریم بلکه صرفاً می خواهیم مراقب ایران در منطقه خاصه مانع از نفوذ آن در عراق باشیم."

جمله فوق الذکر که امریکا ناتوان از اجرایی شدنش هست، فرقه رجوی را به شدت ناراحت کرده است طوری که در انعکاس مصاحبه ترامپ به سانسور آن پرداخته و خواسته که صرفاً ایران هراسی را دامن زده باشد که در مصاحبه ترامپ بدان اشاره شده بود.

تحقیقات مثبت منطقه خاورمیانه در خروج قوای امریکایی از خاورمیانه از جمله در عراق حاصل می شود کما این که رؤسای عراق از جمله برهم صالح رئیس جمهور عراق در واکنش به زیاده طلبی ترامپ مبنی بر ماندگار شدن به استعداد ۵۰۰۰ سرباز امریکایی در عراق را مایه ی تعجب دیده و آن را غیرمعقول و غیرمنطقی خوانده و با صراحت اعلام کرده که هرگز با همسایه ی خود ایران مشکلی نداشته و درگیر نخواهد شد.

همگان واقفیم که از دیر باز تنها و تنها امریکا بوده که در ثبات منطقه خاورمیانه اعم از سوریه و عراق و افغانستان و... اختلال ایجاد کرد و موجبات مرگ و میر و نیستی انبان سرمایه های انسانی و مادی و فرهنگی و اجتماعی ممالک یاد شده را فراهم کرد که هنوز رویکرد مخرب آن ادامه دارد.

از جمله جنایات امریکا که رجوی ها از آن بسیار خوشنود شدند، خلق داعش در عراق و سوریه بود که خسارات جبران ناپذیری برای خلق های منطقه به وجود آورد که البته با حضور و نفوذ مقتدرانه ایران، کارنامه داعش بسته و مختومه اعلام شد.

در صورت ماندگاری قلدرمآبانه قوای امریکایی در عراق، به قطع و یقین با اعتراض مردمان شریف و دولت مردمی عراق مواجه خواهد بود و ترامپ مجبور خواهد بود کما فی السابق شبانه و غافلگیرانه به عراق پرواز داشته باشد تا مورد تعرض سربازان عراقی قرار نگیرد.



## مسعود رجوی چه مرده، چه زنده، "برادر بزرگ" زنده است.



مزدا پارسی - انجمن نجات فارس - ۲۴ بهمن ۱۳۹۷

در حالی که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دیکتاتوری کمونیسم هم فروپاشید، اما غول دیکتاتوری در برخی ساختارهای اجتماعی هنوز زنده است. شاید عجیب به نظر برسد که دنیای نمادینی که در کتاب «۱۹۸۴» نوشته جرج اورول از آینده جهان تحت سیطره کمونیسم به تصویر کشیده شد، هنوز در برخی نقاط جهان عملاً اجرا می شود. اگر یک عضو یا عضو سابق سازمان مجاهدین خلق باشید، احتمالاً شباهت بسیار زیاد کشور خیالی «اقیانوسیه» در ۱۹۸۴ با جهان واقعی درون پایگاه های مجاهدین خلق شما را بهت زده خواهد کرد.

مهدی خوشحال عضو سابق مجاهدین خلق که این تجربه را از سر گذرانده است، درباره آن چنین نوشته است: «در سال ۱۹۹۲ زمانی که دوستی پیشنهاد کرد کتاب ۱۹۸۴ جرج اورول را بخوانم در ترکیه بودم. در طول شش ماه کتاب را سه بار خواندم. چرا که به فضای درون فرقه رجوی که من با پوست و استخوانم تجربه کرده بودم بسیار شبیه بود.»



جرج اورول با خلق دنیای تمامیت خواهی اقیانوسیه، اصطلاحات و واژگانی را نیز به فرهنگ لغات انگلیسی افزود که در فرهنگ آکسفورد به واژگان اورولی معروف هستند و ویژگی های یک دولت تمامیت خواه را در دیستوپییای (ویران شهر) اورول بیان می کنند.

ماهیت ویران شهری به نام اقیانوسیه بسیار دقیق و مو به مو بر ذات مجاهدین خلق تطابق می کند. اکنون در سال ۲۰۱۹، اعضای مجاهدین خلق در جهانی شبه اقیانوسیه زندگی می کنند. بدین معنا که ساختار حاکم بر اقیانوسیه تنها یک دولت نیست بلکه نوعی سبک زندگی است که فردیت را از انسان ها می گیرد و آن ها را تابع جمع و رهبر می کند.

در اقیانوسیه رهبری که فقط از طریق صفحه های نمایشگر دیده می شود و کسی نمی داند وجود خارجی دارد یا ندارد، «برادر بزرگ» خوانده می شود که معادل «برادر مسعود» در تشکیلات مجاهدین خلق است. به نظر می رسد که استفاده از واژه برادر یا خواهر برای محو کردن مفهوم خانواده در ذهن اعضای جامعه، تکنیک موفقی است. برادر بزرگ و برادر مسعود هویت اعضا را نادیده می گیرند و در حکومت آن ها، پدر و مادر و خانواده تابوهایی هستند که هرگز نباید شکسته شوند؛ جنس مخالف و رابطه با او که نهایت قانون شکنی است و اعضا باید در برابر جنس مخالف قیام کنند.

در جهانی که جرج اورول در رمان های «مزرعه حیوانات» و «۱۹۸۴»، به تصویر می کشد، تمامیت خواهان می توانند کمونیست ها، فاشیست ها، گروه های تروریستی و افراطی چون داعش و مجاهدین خلق باشند. سران مجاهدین خلق نیز همچون بسیاری از سران کمونیسم در دهه ۱۹۷۰ میلادی کار خود را با گرایش چپ آغاز کرد اما پس از مدتی تبدیل به فرقه ای تمامیت خواه شد که با اهرم های دروغ، فریب، تنفر، خشونت و دورویی تشکیلات خود را به پیش راند.

یکی از اصطلاحات ابداعی جرج اورول در ۱۹۸۴ واژه به معنای تفکر دوسویه واژه «Double think» است. بنابر فرهنگ آکسفورد، تفکر دوسویه به معنای داشتن همزمان دو باور کاملاً متضاد است به نحوی که به طور همزمان و مطلق به هر دو عقیده باور داشته باشند. برای مثال در کتاب ۱۹۸۴، حزب حاکم سه شعار دارد: «جنگ، صلح است. آزادی، بردگی است. جهالت، قدرت است.» این سه شعار روشن ترین نمونه های تفکر دوسویه در یک

جامعه دیکتاتوری هستند که البته در کتاب مصادیق بسیار دیگری در عرصه های بسیار جزئی تر زندگی مردم برای مفهوم تفکر دوسویه وجود دارد.

در تشکیلات مجاهدین خلق نیز می توان مصادیق بسیاری برای این مفهوم یافت. روشن ترین آن واژه «آزادی» است. مجاهدین خلق خود را مبارزان آزادی می نامند در حالی که خود به هیچ وجه آزاد نیستند. آن ها آزاد نیستند که به دنیای بیرون از تشکیلات، به رسانه های آزاد، به دوست و خانواده دسترسی داشته باشند و حتی آزادی فکری ندارند و باید برای همه افکاری که به ذهنشان خطور می کند به مقامات تشکیلات گزارش دهند و بدین ترتیب آزادی مورد نظر مجاهدین خلق تماماً بردگی است.

همچنین اعضای مجاهدین خلق، در درون سازمان «گوهران بی بدیل» خوانده می شوند اما با وجود این دائماً زیر ضرب سوءاستفاده های کلامی، ذهنی و جسمی هستند و هر روزه متحمل جلسات دشوار مغزشویی و اعتراف گیری همراه با فشار جمعی و توهین و تهمت می شوند. به علاوه، همین افراد به محض ترک تشکیلات مجاهدین خلق لقبی کاملاً متضاد می یابند و «مزدور وزارت اطلاعات» نامیده می شوند.

در رمان ۱۹۸۴، به وضوح نشان داده می شود که مردم، بر اثر فشار جمعی و تمایل به تطابق با جمع یا کسب مراتب بالاتر در تشکیلات به مرور تفکر دو سویه را می آموزند. در طول قصه ۱۹۸۴ اگر کسی این تناقض ها را در ساختار حزب تشخیص دهد - چه رسد به آن که متذکر شود- بلافاصله مورد خشم و تنبیه حزب قرار می گیرد و به تبع آن از سوی جمع طرد می شود. و این دقیقاً همان چیزی است که در مجاهدین خلق هر روز رخ می دهد.

در خاطراتی که امیر یغمایی فرزند اسماعیل وفا یغمایی به تازگی در مصاحبه ای تلویزیونی بیان کرد، به روشنی می توان این فرایند را درک کرد. امیر که پس از مشاهده تناقضات تشکیلات تقاضای خروج از کمپ اشرف و عراق می دهد، با دوره طولانی از شکنجه روحی و فشار جمعی مواجه می شود که مادرش هم در آن شرکت دارد.

در جهان ۱۹۸۴ حکومت جهل به جای حکومت عقل نشسته است. انزوا و شستشوی مغزی اعضای اجتماع به جهالت افراد می انجامد. در اقیانوسیه، تکنولوژی به شکل صفحه های نمایشگر همواره بر همه جوانب زندگی افراد تسلط دارد و برادر بزرگ از طریق آن مراقب اعمال انسان هاست.

در تشکیلات مجاهدین خلق، شبکه های تلویزیونی، وب سایت ها و بات های شبکه های اجتماعی واقعیت را تحریف می کنند و حقایق را آمیخته به دروغ و اطلاعات غلط می کنند و به خورد اعضا می دهند.

در تشکیلات مجاهدین خلق، مسعود رجوی چه مرده باشد و چه زنده باشد، نماد برادر بزرگ است و زنده است. برادر مسعود مفهومی است که سران سازمان تلاش دارند به واسطه آن بر ذهن قربانیان خود حکم برانند.



## جشن چهل سالگی انقلاب اسلامی ایران و عزاداری مریم قجر



انجمن نجات مازندران - ۲۴ بهمن ۱۳۹۷

از سر فصل چهل سالگی حکومت ایران عبور نمودیم. سرفصلی که افشاگر ماهیت ضد انقلابیونی بود که برای این روز در کله پوک شان نقشه های زیادی کشیده بودند و فکر می کردند که می توانند به خواسته های خود برسند. از همان ابتدا مشخص بود که این خواب هرگز تعبیر نخواهد شد. در روز ۲۲ بهمن امسال شاهد بودیم که باز هم مردم ایران به صحنه آمده تا از انقلابشان حمایت کنند و مشت محکمی به دهان یاوه گویان غربی و تروریست های ضد انقلاب بزنند. بعد از روی کار آمدن ترامپ و دار و دسته جنگ طلب او هر روز کارشان این شده که برای مردم و حکومت ایران دشنه خود را تیز تر کنند.

در این مسیر هم تروریست هایی همچون رجوی آب به آسیاب آنان می ریزند. در روز ۲۲ بهمن مردم سراسر کشور برای نشان دادن اتحاد و همبستگی و حمایت از انقلابشان به صحنه آمدند تا به ترامپ و جان بولتون بگویند که تحلیل های آبکی شما هم مانند رجوی تروریست می باشد بهتر است زیاد به فکر زمان دادن برای سرنگونی نباشید و به فکر خودتان باشید چون در ایران کسی شما و اندیشه های کثیف تان را قبول ندارد.

در میان کاسه ليسان غرب یعنی رجوی ها که همیشه آماده برای خوش رقصی هستند برای سرفصل ۲۲ بهمن فکر می کردند که انگار کار تمام است و جانیان از خدا بی خبر به ایران وارد خواهند شد ولی دیدیم که این سرفصل با تمام عجز و لابه جنایت کاران با شرکت مردم قهرمان ایران به پایان رسید تا پیامی باشد که ایران لقمه آسانی نیست که آن را بخورید.

جان بولتون جنایت کار هم مانند رجوی سال قبل عنوان می کرد حکومت ایران چهل سالگی خود را نخواهد دید اکنون بعد از شرکت گسترده مردم در راهپیمایی ۲۲ بهمن حرف خود را عوض نموده و عنوان می کند "فکر نمی کند تو سالگردهای چندانی برای جشن داشته باشی" یا نوکر وی یعنی رجوی چند ماه قبل به این نکته رسیده بود که خبری از سرنگونی نیست حرف خود را عوض نموده و عنوان داشت که دوران سرنگونی تازه شروع شده است. باید از این دو طراح برای دادن زمان به سرنگونی سؤال نمود که آیا این قدر جرأت ندارید از خودتان انتقاد کنید؟

در مورد عکس العمل دستگاه تبلیغاتی فرقه رجوی هم باید گفت که آن ها شیوه یکسان و ثابتی دارند از جمله می توان به حرف هایشان اشاره نمود که همه ساله آن را نشخوار می کنند. کسادی مراسم، شرکت نکردن مردم، مجبور بودن مردم، دادن وعده سانديس و حرف های مسخره ای از این مدل. در ضمن به فیلم هایی بسنده می کنند که از محله هایی گرفته می شود که کسی نیست و یا هنوز مراسم شروع نشده است در یکی از این خیمه شب بازی ها به عدم شرکت مردم در راه پیمایی شهر ساری اشاره دارد. فیلمی در سایت فرقه رجوی دیدم که بسیار مسخره بود فیلم از صحنه ای گرفته شده که هنوز برنامه شروع نشده و مردم در حال حرکت به سمت مراسم برای آغاز راه پیمایی بودند و دستگاه تبلیغاتی فرقه رجوی سعی نمود از این فیلم استفاده نموده تا نشان دهد که خبری از حضور مردم نیست ولی نیم ساعت بعد شاهد بودیم که مردم چگونه در مراسم شرکت گسترده ای دارند ولی دیگر دستگاه تبلیغاتی رجوی اشاره ای به آن نمی کند چون از این ترس دارد که اگر اشاره کوچکی به شرکت مردم در مراسم پیروزی انقلاب بکند تمام تشکیلاتش مسأله دار خواهند شد.

از طرف دیگر دستگاه تبلیغاتی فرقه رجوی سعی می کند که وجود پیشرفت ایران در زمینه ساخت موشک را بسیار کم اهمیت نشان دهد و عکس هایی را نشان می دهد که شعار ساختن موشک برای قدرت طلبی پوشالی از جانب ایران است اگر سران فرقه تروریستی رجوی این گونه اعتقاد دارند و حاضر نیستند واقعیت ها را قبول کنند پس چرا اربابان آمریکا و اسرائیل این گونه خودشان را خراب کردند و هر روز سعی دارند با دادن قطعنامه ایران را مورد تحریم بیشتر قرار دهند. آیا آنان متوجه پیشرفت ایران در زمینه ساختن موشک نیستند؟ آیا فقط رجوی تروریست

می داند که این موشک ها پوشالی است؟ اما باید به رجوی و بقیه دوستان او گفت همان بهتر که این گونه فکر کنید چون مردم ایران نیازی به فریبکاری های تان ندارند.



تفاوتی که راهپیمایی پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن امسال با راهپیمایی نیروهای فرقه رجوی در فرانسه داشت این بود که مردم ایران با اختیار خود در میان برف و باران از انقلاب شان حمایت می کنند ولی در فرانسه سران فرقه رجوی با دادن پول و آوردن پناهجویان خارجی از کشورهای مختلف سعی نمودند آمار نفرات حاضر را بالا ببرند تا شاید خودی نشان دهند به طور مثال می توان به دروغی که همیشه آن را تکرار می کند اشاره نمود همیشه مریم قجر در مراسم ویلپنت حضور گسترده نیروهای هوادار سازمان در خارج از کشور و یا جا دادن صد هزار نفر در یک سالن هفت هزار نفره نشخوار می کند، البته این از شاهکارهای مریم قجر می باشد که هر ساله آن را تکرار می کند. چه خوب شد راه پیمایی و عرض اندام نیروهای مخالف قبل از حضور مردم ایران برگزار شد چون اکنون با مقایسه این دو می توان گفت که رجوی ضد بشر و زن سومش که حتی حاضر نشد در مراسم پاریس شرکت کند چقدر افتضاح بوده است و حال مریم قجر دریافته که دل خوش کردن به سخنان جان بولتون جنایت کار زیاد خوب نیست چون شوهرش هزاران بار زمان برای سرنگونی داده است در ضمن سطح سران فرقه تروریستی رجوی این قدر است که باید با دروغ گفتن و فریبکاری سازمان را سر پا نگه داشت و در این مسیر همه گونه دروغ بافی جایز است.

هادی شبانی

## خودت می دانی در چه دامی گیر کرده ای؟

انجمن نجات اراک - ۲۰ بهمن ۱۳۹۷

نامه آقای بهمن هاشمی به برادرش فرزین هاشمی از اعضای کمیسیون خارجه شورای فرقه رجوی

با سلام!

خدمت برادر عزیزم فرزین، امیدوارم که حال شما خوب باشد. قبلاً تماسی با من می گرفتی، مدتی است که تماس شما قطع شده و خبری از شما ندارم. با خودم گفتم نامه ای برای شما ارسال کنم شاید ارتباط ما مجدداً وصل شود. من نگران شما هستم، هر چه باشد شما برادر من هستید، دلتنگی من بی خود نیست. دلم می خواهد هر چه زودتر شما را ببینم. این را فقط من نمی گویم تمام خانواده می گویند و دلشان برای شما تنگ شده است.

به چه دلیل مسیر خوبی که داشتی را تغییر دادی و خودت را نابود کردی! برای چه هدفی زن و بچه هایت را ترک کردی و آن ها را آواره کردی؟ آیا تا به حال به هدفی که دنبال می کردی رسیده ای؟!





این چه جور زندگی و آزادی ست که شما داری؟! که به شما اجازه نمی دهند دو خط نامه برای خانواده ات بنویسی و یا تماسی با خانواده ات بگیری که از احوال شما با خبر شویم. در کجای دنیا این قانون حاکم است.

واقعاً خودت می دانی در چه دامی گیر کرده ای؟ چرا فکری به حال خودت نمی کنی؟ تا چه زمانی می خواهی برده دیگران باشی؟ خودت را نجات بده لا اقل ما بقی عمرت را آزاد زندگی کن و بدون آقا بالا سر!

خانواده چشم انتظار شماست. دلشان می خواهد هر چه زودتر به آغوش گرم آن ها برگردی. بیشتر از این خودت را نابود نکن تصمیم درستی برای آینده ات بگیر و خودت را از دامی که در آن گیر کرده ای نجات بده. ما همچنان منتظر شما هستیم. دل مادرمان برای شما تنگ شده دعا می کند که هر چه زودتر به آغوشش برگردی. به امید روزی نه چندان دور که شما را از نزدیک ببینم.

برادرت - بهمن هاشمی



## کنفرانس ضد ایرانی در لهستان و خوش رقصی مریم رجوی



انجمن نجات تهران - ۲۷ بهمن ۱۳۹۷

کنفرانس بین المللی برای امنیت و صلح در خاورمیانه که به گفته ی مقامات رسمی آمریکا هدف اصلی آن هماهنگ و همراه کردن سیاست کشورهای گوناگون در برابر «دخالت های بی ثبات کننده ی ایران در منطقه» است، در روز چهارشنبه ۱۳ فوریه/ ۲۴ بهمن و پنجشنبه ۱۴ فوریه/ ۲۵ بهمن در ورشو، پایتخت لهستان، برگزار شد.

این کنفرانس در بستر اختلاف نظر میان اتحادیه ی اروپا و آمریکا در باره ی چگونگی رابطه با ایران برگزار گردید. رئیس دیپلماسی اتحادیه ی اروپا، خانم فدریکا موگرینی، و وزاری امور خارجه ی فرانسه و آلمان از شرکت در این کنفرانس خودداری کردند. روسیه هم از پیش عدم شرکت خود در این کنفرانس را اعلام نموده بود.

شبکه تلویزیونی "ان بی سی" آمریکا گزارش داد که دولت ترامپ در کنفرانس ورشو تنها ماند. این شبکه عدم استقبال بسیاری از متحدان اروپایی ایالات متحده آمریکا از "کنفرانس ورشو" را شکستی برای دیپلماسی دولت ترامپ توصیف کرد.

سه دیپلمات ارشد عضو ناتو به شرط افشا نشدن نامشان به این رسانه آمریکایی گفتند: "بسیاری از متحدان ایالات متحده آمریکا از حضور در نشست ورشو خودداری کردند و این پیام را به دولت ترامپ رساندند که حاضر نیستند در نشستی حضور یابند که هدف آن به طور مشخص علیه یک کشور خاص (ایران) برنامه ریزی شده باشد."



کسری ناجی مخبر بی بی سی از ورشو گزارش داد: "امروز علی رغم سخنان تند علیه ایران، هیچ توافقی بر سر هیچ موضوعی صورت نگرفت و هیچ لیستی هم از شرکت کنندگان اعلام نشد."

و واشنگتن پست به تاریخ ۱۴ فوریه ۲۰۱۹ نوشت: "پمپئو از ورشو دست

خالی باز می گردد." به غیر از بنیامین نتانیاهو رهبر هیچ کشوری، حتی کشورهای عربی، در آن شرکت نداشتند. عکس جمعی کنفرانس هم بسیار عجیب و مضحک بود، چون به جز مایک پنس (معاون رئیس جمهور آمریکا)، مایک پامپئو (وزیر امور خارجه آمریکا)، و نتانیاهو (رئیس دولت اسرائیل) هیچ چهره شاخصی وجود نداشت، و همه ناشناخته بودند.

از کشورهای اروپای غربی نیز فقط جرمنی هانت وزیر امور خارجه بریتانیا برای شرکت در جلسه مربوط به یمن حضور داشت که بعد از آن کنفرانس را ترک کرد.

روز اول هم نتانیاهو در توییتی نوشت که اسرائیل و کشورهای عربی منافع مشترک "برای جنگ war با ایران دارند"، که یک ساعت بعد مجبور شد war را به مقابله combat تغییر دهد. حتی هآرتس، روزنامه نسبتاً لیبرال اسرائیل کنفرانس را شکست خورده ارزیابی نمود، و نوشت که رؤیای "پیمان ناتوی عربی" با اسرائیل علیه ایران فقط همان رؤیا باقی خواهد ماند. مایک پنس هم اروپا را تهدید کرد که اگر از برجام خارج نشود، آمریکا چین و چنان خواهد کرد. شکست کنفرانس آن قدر مفتضحانه بود که حتی یک بیانیه پایانی نیز صادر نکرد.

اما فرقه تروریستی مجاهدین خلق که با استفاده از ماشین های ترول، هشتگ "ما از کنفرانس لهستان حمایت می کنیم" را هزاران بار در فضای مجازی تکرار کرد، در آنجا تظاهرات داشت، که احتمالاً لهستانی هایی بودند که پول دریافت کرده بودند. گویا چند نفر از سلطنت طلبان هم حضور داشتند. رودی جولیانی، لابی گر فرقه رجوی و وکیل شخصی و مشاور دونالد ترامپ هم در تظاهرات حضور پیدا کرد تا خرج مسافرت خود به آنجا را درآورده باشد، و مثل همیشه گفت که باید رژیم جمهوری اسلامی، البته از طریق حمایت از مریم رجوی، سرنگون شود.

شبکه بی بی سی گزارش داد که متخصصان اعلام نموده اند که "۱۴ هزار توئیت در حمایت از کنفرانس لهستان تنها از ۸ اکانت ارسال شده است". مجاهدین خلق در این رابطه به شدت فعال بودند تا از حساب های ساختگی میزان بالای حمایت مردم از این کنفرانس را نشان دهند.

خبرنگار بخش خاورمیانه نشریه اکونومیست انگلستان کرک کارلستروم نوشت: "سازمان مجاهدین خلق در ورشو پایتخت لهستان دست به راهپیمایی ضد ایرانی زد. مثل همیشه یک سوم جمعیت، غیر ایرانی هایی بودند که با اتوبوس از اسلواکی به ورشو آورده شده بودند و نمی دانستند بر روی پلاکاردهایی که در دستشان است چه نوشته شده است".

کنفرانس ورشو همانطور که از قبل پیش بینی می شد با شکست کامل مواجه شد و بار دیگر فرقه رجوی در جایی دست به قمار زد که معلوم بود بازنده خواهد بود و بعد از خوش رقصی های بسیار در این خصوص برای امپریالیسم، همچون گذشته نهایتاً رو سیاهی به ذغال ماند.

### عاطفه نادعلیان



## ورشو، تراژدی شکست خورده امپریالیسم در پست، یارپدج پسرسی جدرده امشام تسما



انجمن نجات گلستان - ۲۸ بهمن ۱۳۹۷

سوءاستفاده از وضعیت معیشتی مردم، بزرگنمایی اجتماعات کوچک مردم به علت گرانی، ادعاهای کذب حامی تروریست بودن کشورمان، ادعای ساخت موشک هایی با قابلیت حمل کلاهک هسته ای در کشورمان و ادعاهای مضحک دیگری که امپریالیسم برنامه ریزی نموده بود تا بتواند از این گونه ابزار استفاده نماید تا کشورمان را منزوی جلوه دهد. در این راه راه رژیم کودک کش آل سعود و اشغالگر قدس او را همراهی می نمایند و بدتر از آن ها دشمن همیشگی کشورمان، سازمان ضد مردمی مجاهدین است که خیانتش به مملکت بی مثال می باشد و در راه تحقق آرزوهای پوشالی امریکای جهانخوار تمام تلاش خود را به کار بسته است تا خیانت خود به کشورمان را کامل نماید.

تراژدی ورشو که یکی دیگر از برنامه ریزی های مهندسی شده امپریالیسم می باشد و از چند ماه قبل نیز توسط فرقه شیاد رجویسم در حال تبلیغات بود، در حالی پایان یافت که کشورهای بزرگی همچون فرانسه و آلمان و انگلیس و روسیه و چین تمایلی برای شرکت در آن نشان ندادند و حتی موگرینی نیز دعوت پمپئو را برای شرکت در این جلسه رد نمود. بسیاری از دموکرات های امریکایی نیز این سیرک پمپئو را هنوز آغاز نشده شکست خورده عنوان نمودند که خود مؤید سیاست های غلط دولت ترامپ می باشد که با توجه به بیانیه سازمان امنیت ملی خودشان

یعنی سیا در مورد صلح آمیز بودن برنامه هسته ای ایران اقدام به چنین نشستی نمود که هیچ یک از قدرت های چهارگانه جهان آن را نپسندیدند.



اما سازمان ضد مردمی مجاهدین که در تمام برنامه هایی که علیه ملت ایران باشد حضور گسترده و فعالی دارند، با جمع آوری برخی مزدوران و کارتن خواب های لهستانی اقدام به تجمع در برابر محل این نشست نمودند که صد البته هیچ ارگان بین المللی از آن ها حمایت نکرد و تنها برخی سناتورهای مستعمل و از کار کنار گذاشته شده که به دلارهای کثیف سران فرقه رجویسم دل خوش کرده اند در آن حضور داشتند و برخی از آن ها مانند رودی جولپانی و جان بولتن علیه کشورمان موضع گیری هایی داشتند که باز هم این گونه حرف ها نیز در بین کشورهای معتبر جهانی و مسئولان آن خریداری ندارد و تنها روسیاهی این گونه حرکت ها به سازمان ضد مردمی مجاهدین ماند و بس.

در پایان باید یاد آور شوم که ملت ایران هیچ گونه خیانت و تجاوزی را هیچ گاه از یاد نبرده و نخواهند برد و سران فرقه تروریستی رجوی نیز که دستشان به خون هزاران هموطنمان آغشته می باشد باید به خوبی فهمیده باشند که از این کاسه لیزی ها برای آن ها آبی گرم نمی شود و مردم عزیز کشورمان تره ای برای آن ها خرد نخواهند نمود. این گفته من در ۲۲ بهمن امسال کاملاً مشهود بود و قدرت های جهانی حرفی برای گفتن نداشته و نخواهند داشت و این ملت ایران هستند که برای خود تصمیم گیری می نمایند، نه فرقه هایی خیانتکار مانند رجویسم و یا اربابان متجاوزشان.

## شورای دست نشانده رجوی بر تساوی زن و مرد تأکید دارد.



انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۲۹ بهمن ۱۳۹۷

همه ی کلمات در فرقه رجوی مورد تجاوز قرار گرفته است، کلمات و واژه ها نیز همانند انسان ها، از شر مسعود رجوی در امان نمانده اند. در "شورای ملی مقاومت" اگر دقت کنید، هر سه کلمه قلب شده است، "شورا"، "ملی"، "مقاومت"، ... شورای او که فردی و دیکتاتوری است، ملی که اصلاً ملی نیست و در انحصار خودش و گاهاً کادرهای مغزشویی شده رجوی است و مقاومت هم که عملاً وطن فروشی از آب درآمده است.

حالا این شورای دست نشانده، وقتی بر برابری حقوق زن و مرد و تساوی کامل حقوق اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن ها تأکید می کند، دیگر خر بیار و باقالی بار کن!

اگر خودم از نزدیک در سازمان نبودم و مناسبات آن را ندیده بودم، باور می کردم که حتماً این شورا و این سازمان زن و مرد را یکی می پندارد. مسعود رجوی اگر تمامیت خواه نبود در فردای انقلاب ضد سلطنتی موقعیتی به دست می آورد و با مردم همکاری می کرد و به مشارکت و شورایی اداره کردن کشور کمک می کرد. رجوی اعتقادی به همفکری و مشارکت ندارد! خودش هم علناً اعلام می کند که من "همه چیز" را می خواهم! کسانی که مدتی هر چند کوتاه در فرقه رجوی عمرشان تباه شده، این کلمه را بارها از رجوی شنیده اند.

در فرهنگ رجوی، همسر و فرزند، مادر و پدر، برادر و خواهر، عشق و عاطفه، دوست و هم‌رزم و ... همه و همه "مال رهبری" محسوب می‌شوند، رهبر مجاهدین در این زمینه اصلاً رودر بایستی با کسی ندارد و آشکارا به مریدان خود می‌گوید که حتی آن "دو گرم" (منظور از آن دو گرم غشای جداکننده دو نیمکره مغز است که چیزی شبیه پوسته نازک روی سفیده تخم مرغ است و وزن آن دو گرم است)، را هم می‌خواهم.



زنان در فرقه رجوی، کم‌ارزش‌ترین کالا محسوب می‌شوند، علی‌رغم این که در ظاهر هژمونی را در دست دارند، اما در عمل، فقط تصمیم‌گیری‌های دیکته شده در دست‌ان آن‌هاست. شورای رهبری هم، اسمی‌کذایی و فرمالیته است که از آن فقط برای فریب زنان داخل مناسبات و فریفتن اذهان بیرون استفاده می‌شود.

مردان و زنانی که در فرقه رجوی زندانی محسوب می‌شوند و در اسارت حصارهای مرئی و نامرئی فرقه می‌باشند، به خوبی می‌دانند که چقدر این شعارها، پوچ و بی‌معنی است. اعضا که اختیار کوچک‌ترین کارهای خود را ندارند و برای انجام هر کار کوچکی باید با مسئول خود چک کنند، به خوبی واقف هستند که یک عضو در فرقه رجوی، باید تا ابد مثل یک ربات، فقط فرامین را اجرا کند.



احساس ها و عواطف فردی، در فرقه رجوی مرده است! برای همین است که تعداد محدود شورایی هایی که افکار ملی گرایانه داشتند، از مجاهدین جدا و تن به خواسته های کثیف رجوی ندادند. سال های سال است که مجاهدین به جز خود کسی را به شورا راه نداده اند و الحق که دیگران هم چنین میلی نشان ندادند. سابقه رجوی هم به قدری ننگین و خفت آور است که هیچ گروه یا شخصیت مستقل سیاسی حاضر به همکاری با ایشان نیست. اگر کسی، ذره ای اعتقاد به اصول دمکراتیک را در گروه رجوی یا شورای کذایی اش می دید، شک نکنید که امروز با وضع بهتری مواجه بودند.

رجوی بارها گفته: "در صحنه سیاسی به جز ما کسی نیست و همه در بورژوازی و مظاهر زندگی غرب ذوب شدند." واقعیت این است که رجوی به جز خودش کسی را در جهان نمی بیند. اگر ذره ای انقلابی گری هم در وجودش بود امکانات صدام در عراق آن را از بین برد و چشمانش را نسبت به دیدن واقعیت ها کور کرد.



امروز هم اندک کسانی که به دمکراسی معتقد هستند، در صف مقابل رجوی، با او در نبرد می باشند، چرا که معتقد هستند خود تشکیلات رجوی یکی از موانع و از جمله سدهایی است که باید کنار زده شود تا مرزبندی ها شفاف تر و روشن تر، ترسیم شود.



## در فرقه رجوی اعضا را بی اطلاع نگه می دارند.



صالحی - انجمن نجات مازندران - ۲۹ بهمن ۱۳۹۷

برای دیدار با یکی از خانواده های فعال انجمن نجات به شهر کیاکلا رفتیم تا با آقای اصغر قدمی دیداری داشته باشیم. ایشان مثل همیشه با لبخندی بر لب به گرمی میزبان ما بود و بعد از سلام و احوالپرسی های ابتدایی نخستین سؤالش این بود که آیا از خواهرش راضیه که در فرقه تروریستی رجوی گرفتار شده خبر جدیدی داریم یا نه؟

ما نیز آخرین خبرهای فرقه تروریستی رجوی و جدا شدگان در آلبانی را برای ایشان تشریح کردیم و از آخرین شکست ذلت بار رجوی که به گل نشستن وعده ی دروغ برای سرنگونی در بهمن ماه بود برایشان گفتیم.

آقای قدمی با حالت تمسخر به رجوی ها خندید و گفت: "رجوی همیشه از این دروغ ها می گوید. هنگامی که برای ملاقات خواهرم به قرارگاه اشرف رفتم از دیدن وضعیت خواهرم و دیگر نفرات فرقه متعجب شدم. من فکر می کردم که آن ها مطالعه دارند و دارای دانش و علم هستند اما در صحبت با خواهرم متوجه شدم که آن ها هیچ مطالعه ای ندارند و اطلاعات شان مربوطه به چند دهه قبل است. تلویزیونی که داشتند مدار بسته بود و فهمیدم که زمان زیادی است با دنیای بیرون ارتباطی ندارند."

ما نیز در تکمیل صحبت های آقای قدمی به توضیح درباره مناسبات فرقه ای پرداخته و با بیان موارد متعدد گفتیم: "در فرقه تروریستی رجوی، اعضا را از دنیا جدا می کنند و به اعضا اجازه هیچ ارتباطی با بیرون را نمی دهند.

دسترسی به دستگاه های ارتباطی ممنوع است و وسایل ارتباط جمعی در اختیار اعضا قرار ندارد مگر همان تلویزیون مدار بسته که خودتان اشاره کردید. آن تلویزیون ها هم فقط در زمان وعده های غذایی حدود نیم ساعت روشن شده و برنامه های دست چین شده فرقه یا سخنرانی رجوی ها از آن برای اعضا پخش می شود. "

آقای قدمی گفتند: "من از حال و روز خواهرم به خوبی متوجه شدم که رجوی برای بهره کشی از اعضا آن ها را از دنیا بی اطلاع نگه می دارد. رجوی از آگاهی اعضا می ترسد و در نتیجه به آن ها اجازه مطالعه نمی دهد. " بعد از مدتی گفتگو و درد و دل کردن، با آرزوی رهایی خواهر آقای قدمی و دیگر افراد گرفتار در این فرقه جهنمی، از ایشان خداحافظی کردیم.



## امسال هم مثل سال های گذشته، برایت جشن تولد گرفتیم.



انجمن نجات گیلان - ۳۰ بهمن ۱۳۹۷

نامه به **علی قلیزاده** عضو اسیر رجوی

به نام یکتای بی همتا

سلام علی جان، امیدوارم خوب و سلامت باشی. حال و احوال خانواده الحمدلله خوب است و ملالی نیست جز غم نبود تو. داداشی گلم سال هاست که از اسارت شما می گذرد. چه زمانی که در زندان صدام بودی و چه حالا در زندان رجوی ملعون هستی. بعضی روزها و شب ها خاص اند و در سال یک بار اتفاق می افتد مثل روز تولد. روز تولد یادت هست یا نه؟ برادرگلم می دانی چند سالته علی جان؟ ما که هر ساله روز تولدت که می شود به خودمان می گوئیم دیگر چند سال باید علی کنار ما در روز تولدش نباشد. کی این روزهای جدایی به پایان می رسد؟! هر سال که می گذرد روز تولدت را بدون تو می گذرانیم. امسال هم مثل سال های گذشته عزیز دل خواهر برایت جشن گرفتیم. اما این بار برایت عکس و فیلم فرستادم تا در تصمیمی که گرفتی ثابت قدم باشی و برای بازگشت نگران چیزی نباشی.

در بهترین روز برادر گلم دور هم جمع شدیم تا تولدش را جشن بگیریم و تولدش را به او تبریک بگوییم. گر چه از لحاظ مسافت از هم دور هستیم و سال هاست دست ظالمان روزگار ما را از هم دور نگه داشته اما این دلیل نمی



شود از یاد هم غافل بشویم این قلب هاست که بر ما آدم ها حکومت می کند و به خاطر همین کسی نمی تواند این احساس دوست داشتن را از ما بگیرد. یک لحظه از یاد ما نرفتی داداشی چون می دانم تو هم به یاد ما هستی. عشق برادر و خواهر قابل توصیف نیست و همیشگی و جاوید است. و کسی نمی تواند خدشه ای به این احساس زیبا وارد کند. دلامون برای همیشه با هم می باشد داداشی عزیزم.

قشنگم تو این سال ها همیشه به داشتن چنین برادری چون تو افتخار کرده و می کنیم. به خاطر همین روز زیبای به دنیا آمدن تو در قلب ما حک شده است. امروز برادرم ۴۰ ساله شده، جای تو خیلی خالی بود اگر ایران بودی زن و بچه ات برای جشن می گرفتند. تصورش قشنگ است چه برسد به واقعیت، علی جان.

چه روزها و ماه ها و سال ها از عمر و جوانیت بر باد رفت عزیزم. روز تولدت روزی است که خدای مهربون داداشی مهربونی چون تو را نصیب ما کرد چه احساس خوبی. نازنینم در این روز بهترین ها را برای تو آرزو کردیم و از خدا خواستیم که هر روزت از دیروز بهتر باشد و آرزوی رهایی و پروازت را کردیم! در زندگیت هیچ وقت درد و رنج را تجربه نکنی و خدا آن رجوی ملعون را از روی زمین بردارد که باعث چنین سرنوشت شومی برای ما شده است.

در زندگی هیچ وقت ناامید نباش چون تو خانواده ای داری که می توانی به آن ها تکیه کنی. خانواده ات هرگز تو را فراموش نکرده اند. در هر جا که باشی دعای خیر ما همیشه همراه توست. در روز تولدت در کنار کیک که عکس زیبای تو نقش بسته بود در زمان فوت کردن شمع ۴۰ سالگی ات نابودی دشمنانت که باعث جدایی ما از هم شده است را از خدا خواستیم.

عزیزم همه خانواده تولدت را به تو تبریک گفتند و جشن گرفتند تا تو دستت پر باشد و به آن یاره گویان ثابت کنی که خانواده ات تو را فراموش نکرده اند. قرص و محکم مثل کوه علی جان جلوی شان قد علم کن و تودهنی محکم بر دهنشان بزن که من دارای خانواده ای هستم که دوستم دارند و من هم دوستشان دارم و مشتاق دیدار خانواده خودم هستم. تمام اعضای خانواده بی صبرانه منتظر آمدنت هستند، باور کن برادرم تو و دوستانت هرگز شک نکنید حتی به اندازه یک ثانیه. حرف ها مخری که آن فرقه ضاله درگوشتان سال ها زمزمه کرده اند! این که کسی منتظر شما نیست یا کسی نیست در ایران از شما حمایت نکند و تنها چیزی که نصیب شما می شود طناب دار است بریز دور.



تو عزیز دل خانواده هستی علی جان ما به وجود و محبت تو نیاز داریم خاصه پدرت که انتظار خیلی پیر و ناتوانش کرده. از رجوی ظالم اعلام انزجار بکن چون که وظیفه ی مسلمانی چنین حکم می کند که جلوی ظالم باید ایستاد و نابودشان کرد. باید جنگید چرا که چنین آینده و سرنوشت شومی برای تو و دوستانت رقم زده اند. لعنت بر هر چه خائن و وطن فروش. قشنگم در روز تولدت از خدا خواستیم که لبخند روی لبان قشنگت همیشگی باشد غم توی دلت ننشیند.

علی جان قلب ما به عشق تومی تپد. جای یک برادر خوب را هیچ کس نمی تواند پر کند داداشی! مخصوصاً داداشی با محبتی چون تو. برادر گلم همه ما منتظر تولد دوباره تو هستیم، تولد دیگر! می دانی که چه می گویم. پاره کردن و بیرون آمدن از آن پيله که رجوی های خائن و وطن فروش به دور شما تنیده اند. ما منتظر پرواز زیبای تو هستیم. داداشی گلم کافی ست یا علی بگویی. انشاالله سال بعد کنار ما باشی و خودت شمع ۵۵ سالگیت را فوت کنی.

ما همگی تولد داداشی عزیزم را تبریک می گوییم و روی ماهت را می بوسیم. به امید تولد دوباره و پرواز رهایی که منتظر چنین روزی هستیم.

تولدت داداشی مهربانم مبارک - خواهر کوچکت، زهرا

## چهل سالگی انقلاب بهمن

### و آمار دیکتاتوری رجوی بر تشکیلات سازمان



زهره سادات میرباقری - انجمن نجات تهران - ۳۰ بهمن ۱۳۹۷

خطابم به مریم رجوی (قجر عضدانلو) است، کمی شرافت انسانی و وجدان بشری می طلبید و لازم و ضروری بود در سخنرانی به

مناسبت "چهلمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی و ۱۹ بهمن" که داشتی، اشاره ای هم به آمار حداقلی از زخم های التیام نیافته و نابودی هستی و سلامت جسمی و روحی، کشته ها و شکنجه های چند نسل در تشکیلات سازمان مجاهدین خلق و خانواده های آن ها می پرداختی.

مریم!

متأسفانه و شوربختانه همان طور که خودت بارها در جلوی دوربین ها اذعان کردی متعلق به خودت نیستی و همچنان به دلیل تحمیق سالیان به شکل تهوع آوری فقط از مسعود رجوی تمجید و چاپلوسی می کنی و فقط این ترم را بلد هستی.

آری ما شاه را به زمین نزدیم تا رجوی دیکتاتور نوین چون اختاپوس خود را بر سازمان مجاهدین خلق و بعد مردم ایران تحمیل نماید.

مریم، در این سخنرانی باز هم چون شوهرش مسعود به روش همیشگی اش با ارتزاق از خون مجاهدین و کشته شدگان ۱۹ بهمن پرداخت تا فریبکارانه دیکتاتوری منحوس خود را، که چون اختاپوس بر تشکیلات سازمان انداخته است، مخفی نماید.

آری هر انسان انقلابی و جنبش انقلابی و البته در این زمانه حتی هر انسان عادی به خوبی می فهمد که چگونه رجوی فریبکارانه به نام فرزندان انقلابی و به نام گرایشات انقلابی و دمکراسی نسل انقلاب ۵۷ را به نابودی کشید.

وی از خلأ روشنفکران مجرب و آگاه با سوءاستفاده رذیلانه از مفاهیم انقلابی و شعائر مذهبی به نسل ۵۷ تاخت و تاز نمود و چون گراز وحشی به مزرعه سبز و جوان و نوپای نسل ۵۷ حمله ور شد و آن را شوربختانه شخم زد.

سازمان مسعود امروز نیز همچنان خود را به عنوان مظاهر ضد میهنی و ملت فروشی بی مانندی در جهان تبدیل کرده است.

مریم!

ضروری بود و آرزنی جسارت انسانی می طلبید در این سخنرانی اشاره ای به کتاب خانم فرشته هدایتی می کردی. کتابی به نام "زخم های بی التیام" از خاطرات ایشان در تشکیلات رجوی می باشد.



## زخم‌های بی‌التیام (خاطرات فرشته‌هدایتی)

## مقدمه

من معنی مبارزه و الزامات مبارزه را می‌فهمم، اما آنچه می‌خواهم اشاره کنم ربطی به الزامات مبارزه ندارد. واقعیت این است که افرادی چون من در مناسبات و تشکیلات مجاهدین پُرپر شدیم و از میان رفتیم. اجازه می‌خواهم کمی راحت‌تر حرف بزنم و ابایی هم ندارم که کزاندیشان چه برداشت و چه تصویری خواهند داشت. در مناسبات و تشکیلات مجاهدین ما نفهمیدیم زندگی چیست، زنانگی چیست، زیبایی چیست، عشق چیست، بوسیدن و بوسیده شدن، و دوست داشتن و دوست داشته شدن چیست. همه‌ی اینها برای ما زغنبوت بود زغنبوت، و به قول جناب رهبر، «جیم» بود و از جنس شیطان رجیم. ما - خودم را می‌گویم - بی‌سواد بودیم. دانسته‌های ما ماکسیمم مربوط بود به بحث‌های «تبیین جهان» و کتاب‌هایی چون «از کهکشان تا انسان» جان فقر. از این روی با توجه به پیشرفت لحظه به لحظه‌ی علم، بهتر است بگویم که دانسته‌های ما مربوط بود به عهد بوق. نه می‌دانستیم و نه باید می‌دانستیم که مثلاً آپرا چیست، موسیقی چیست، رقص چیست، ادبیات چیست، و از اساس این که زندگی چیست. نه می‌توانستیم صادق و صمیمی باشیم و نه این که در روشنایی دوست داشته باشیم. آیا تاریخ جهان را می‌شناختیم؟ نه. آیا با تاریخ ایران آشنا بودیم؟ نه. نه این که گمان کنید که بر سبیل اتفاق چنین وضعیتی به وجود آمده بود، نه! بلکه به طور کاملاً آگاهانه و سیستماتیک مراقبت می‌شد و همچنان مراقبت می‌شود که کسی بیش از همان اولیات و ابتدائیات ضروری

نویسنده: فرشته خلیج هدایتی

فرشته در مقدمه این کتابش می‌نویسد:

"من معنی مبارزه و الزامات مبارزه را می‌فهمم، اما آنچه می‌خواهم اشاره کنم ربطی به الزامات مبارزه ندارد، واقعیت این است که افرادی چون من در مناسبات و تشکیلات مجاهدین پُرپر شدیم و از میان رفتیم، اجازه می‌خواهم کمی راحت‌تر حرف بزنم و ابایی هم ندارم که کزاندیشان چه برداشت و چه تصویری خواهند داشت. در مناسبات و تشکیلات مجاهدین ما نفهمیدیم زندگی چیست، زیبایی چیست، عشق چیست، و دوست داشتن چیست، همه‌ی اینها برای ما زغنبوت بود زغنبوت، و به قول رهبر "جیم" بود و از جنس شیطان رجیم. ما - خودم را می‌گویم - بی‌سواد بودیم، دانسته‌های ما، ماکسیمم مربوط بود به بحث‌های "تبیین جهان" و کتاب‌هایی چون "از کهکشان تا انسان" جان فقر. از این روی با توجه به پیشرفت لحظه به لحظه‌ی علم، بهتر است بگویم که دانسته‌های ما مربوط بود به عهد بوق. نه می‌دانستیم و نه باید می‌دانستیم که مثلاً آپرا چیست، موسیقی چیست و از اساس این زندگی چیست، نه می‌توانستیم صادق و صمیمی باشیم و نه این که در روشنایی دوست داشته باشیم. آیا تاریخ جهان را می‌شناختیم؟ نه، آیا با تاریخ ایران آشنا بودیم؟ نه، نه این که گمان کنید که بر سبیل اتفاق چنین وضعیتی به وجود آمده بود، نه، بلکه به طور کاملاً آگاهانه و سیستماتیک مراقبت می‌شد و



همچنان مراقبت می شود که کسی بیش از همان اولیات و ابتدائیات ضروری چیزی نداند و نفهمد و یاد نگیرد. نه کامپیوتر داشتیم، نه تلفن معمولی، نه رادیو، نه روزنامه و نه این که مجاز بودیم از اینترنت استفاده کنیم، گویی بی اطلاعی و بی خبر نگه داشتن افراد اساس کار تشکیلات بوده و هست.

ما حتی بلد نبودیم خرید کنیم، لباس متناسب با سن و سالمان بپوشیم، ما حتی جامعه خودمان را هم نمی شناختیم و نمی شناسیم، روانشناسی مانند ماتس اشپیرر باید بیاید ما را قرائت و تحلیل کند. ما سراسر درد و اندوهیم. همواره گمان می کنیم یکی ما را زیر نظر دارد، یکی ما را کنترل می کند.

نه تنها مرادوات کلامی ما و ترم هایی که در صحبت کردن روزانه به کار می بریم ترم های سائیده شده ی تشکیلاتی است، بلکه فکر و تخیل ما هم سازمان زده است. دائم در حال تنظیم یا دادن گزارش "عملیات جاری" به کسانی هستیم که حیات و ممت افراد سازمان را در اختیار دارند. افرادی متملق و ضعیف النفس و چاپلوس که تنها یک کار یاد گرفته اند و آن این که بدون هیچ دلیل و علتی به روی همکاران خود تیغ بکشند، ناسزا بگویند، به قول خودشان او را دراز کنند و در واقع دست به عقده گشایی بزنند.

اسفبار است، شما به همین تعبیر تیغ کشیدن، یا به قول رجوی "جراحی خود" بیاندهشید، حتی تعبیرها و ترم هایی که استفاده می کنند سخت عصبی، خشونت بار و کینه توزانه است، تیغ کشیدن. حتی ما زنان به راحتی نمی توانستیم و نباید که می خندیدیم. چون اگر می خندیدیم این گونه تعبیر می شد که داریم اشعه پخش می کنیم و لابد برای جلب توجه دیگران می خندیم...

### یک نکته به مریم قجر عضدانلو (رجوی) از زهرا میرباقری،

من ۲۳ سال اسیر غل و زنجیر تشکیلات رجوی بودم و ۹ بهمن ۱۳۸۹ متحیرانه گریختم:

"کمی شرافت و ارزش انسانی و علم را از خانم دکتر فیروزه بنی صدر بیاموز، او به جای تمجید از مسعود رجوی که به وی و پدرش خیانت کرد، سالیان زیادی است که از مسعود طلاق گرفته و جدا شده است و با تلاش بی مانند خودش به رتبه های بالای دانشگاهی و دکترا و استادی رسیده است و پنج سال است که پروفیسوری خود را در پاریس اخذ نموده است. وی تاکنون کشفیات عملی برای درمان بیماری هیپاتیت و ایدز و ... انجام داده است، واقعاً این عزم و پیشرفت بر تمام مردم جهان به ویژه زنان مبارک باشد.



مریم! ولی تو چی؟ قبل از ازدواج با مسعود رجوی با داشتن لیسانس مهندسی فیزیک، نه تنها پیشرفتی نکردی بلکه تمام استعدادهایت را در تحمیق و تعمیق جنایت‌های تشکیلاتی و افکار منحوس مسعود گرفتار کردی و مبلغ آن شدی و اعلام کردی که از خود چیزی نداری و ذهن و روح و جسمت را در اختیار رجوی قرار دادی.

لطفاً کمی با خود خلوت کن و کمی اندیشه نما و زنجیرهای تحمیق و مغزشویی را از افکار و روح خود و دست و پا و گریبانت پاره و رها کن تا علاوه بر خودت، آن‌هایی که در تشکیلات رجوی مانند تو در زنجیر تحمیق گرفتار شدند نوید‌رهایی بگیرند، به امید آن روز."

## ▪ تسلیت به آقای غلامعلی میرزایی به مناسب مرگ مادر گرامی ایشان خانم دلفانی



سایت نجات یافتگان در آلبانی (ایران آزادی) - ۳۰ بهمن ۱۳۹۷

متأسفانه مطلع شدیم که خانم دلفانی، مادر گرامی آقای غلامعلی میرزایی جان به جان آفرین تسلیم کرده اند و به رحمت خدا رفته اند. هیئت تحریریه سایت نجات یافتگان از مجاهدین خلق در آلبانی ضمن تسلیت به دوست گرامی جناب آقای میرزایی برای ایشان و سایر بازماندگان آرزوی صبر، بردباری و سلامتی می کند.



متأسفانه مادر گرامی خانم دلفانی نزدیک به چهل سال از دیدن فرزند خود محروم بوده است، نزدیک به یک دهه به دلیل اسارت فرزند در زندان های صدام حسین، نزدیک به سه دهه نیز به خاطر حبس و اسارت ذهنی و فیزیکی در فرقه مجاهدین خلق در عراق و آلبانی. واقعاً این درد را به که باید گفت؟ آیا گوش شنوایی هست؟ آیا این نقض حقوق بشر نیست؟ چرا این حق را صدام حسین و رجوی از این مادر دریغ کرده اند؟ چرا این مادر که یک دهه قبل

برای ملاقات فرزندش غلامعلی میرزایی به عراق - پادگان اشرف رفته بود، رجوی اجازه نداد این مادر فرزندش را ببیند؟ این ستم در حق غلامعلی میرزایی ها نیز شده است و هم اکنون در آلبانی نیز تداوم دارد. آقای غلامعلی میرزایی و سایر دوستان جدا شده در آلبانی با این که از این فرقه جدا شده اند، اما هنوز این حق و فرصت را ندارند که مادر، پدر، همسر و فرزندان خود را ببینند. چرا؟ دولت آلبانی با شانتاژهای فرقه مجاهدین خلق به هیچ یک از این خانواده ها برای ملاقات با فرزندانشان ویزا نمی دهد. اما عشق را پایانی نیست، عشق و عاطفه به مادر، پدر، زن، شوهر و فرزندان پایانی ندارد. بگذارید رجوی فکر کند، یا وانمود کند، آن اسیران در زندان اشرف ۳، همه عشق و عاطفه خود را در رجوی می بینند و خانواده مزدور ارتجاع است اما تاریخ نشان داده که هیچ کس نتوانسته است سد "عشق و عاطفه" انسان ها به یکدیگر شود. وحشت رجوی بی دلیل نیست، لحظه ای غفلت از جانب رجوی، عشق دوباره جرقه خود را خواهد زد و عاطفه شعله خواهد کشید.

بار دیگر همراه با سایر اعضای جدا شده از فرقه مجاهدین در آلبانی ضمن تسلیت به دوست درد کشیده و مقاوم جناب آقای غلامعلی میرزایی و آرزوی آمرزش برای مادر ایشان، برای بازماندگان آرزوی صبر و سلامتی می کنیم.



## مصاحبه با آقای شهرام نجاریان عضو جدانشده ی فرقه رجوی



انجمن نجات سیستان و بلوچستان - ۱ اسفند ۱۳۹۷

آقای نجاریان لطفا خودتان را معرفی کنید.

سلام. من شهرام نجاریان هستم متولد سال ۱۳۶۳، ساکن سراوان، من از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵ در کمپ اشرف بودم.

چطور شد جذب مجاهدین شدید و به عراق رفتید؟

محمد شریف نجاریان، دایی من حدود دو سال ناپدید شد و بعد از دو سال با من تماس گرفت و گفت زنده و سالم است و اگر می خواهم او را ببینم باید به پنجگور در کشور پاکستان بروم. خب من هم دوست داشتم دایی ام را ببینم و هم خبری از او برای خانواده ام بیاورم و آن ها را خوشحال کنم.

موضوع را با پسرخاله ام ارشد شکرزهی که او هم جدانشده از مجاهدین است در میان گذاشتم و قرار شد دو نفری با هم به پنج گور برویم. ما آنجا رفتیم اما به جای دایی مان فرد دیگری به ملاقاتمان آمد و گفت محمد شریف نجاریان در عراق است و اگر می خواهید دایی تان را ببینید باید به عراق بروید. ما هم که شناختی از رجوی و گروهش

نداشتیم قبول کردیم که به عراق برویم. راستش در ذهنمان این بود که او را می بینیم و برمی گردیم. اما مدتی که پاکستان بودیم همین فردی که از طرف گروه آمده بود برای ما فیلم هایی از ارتش آزادیبخش پخش می کرد. واقعیت برای من مبهم بود و اصلاً به فیلم ها اهمیت نمی دادم فقط می خواستم بروم و دایی ام را ببینم و به همین دلیل زیر بار کارهایی که می خواست می رفتم و پسر خاله ام هم همین طور.

خلاصه ما به عراق رفتیم و من تا چهار سال بعد و ارشد هم چند سال بیشتر در آنجا گیر کردیم.

### خلاصه چه شد دایی ات را دیدی یا نه؟

بله دیدم ولی نه همان بدو ورود به اشرف. مدتی در اشرف بودیم و هر روز درخواست داشتیم شریف نجاریان را ببینیم بالاخره بعد از چند وقت اجازه دادند که او را ببینیم. بعد از دیدن از او خواستیم برگردیم ولی قبول نکرد. خودمان هم که خواستیم برگردیم به ما اجازه نمی دادند.

### خب در این مدت ۴ سال که در آنجا بودی چه فعالیت هایی داشتی؟

راستش من زیاد نمی توانم زورگویی را بپذیرم به همین خاطر از همان روز اول برای دیدن دایی ام و بعد از دیدن دایی هم برای خروج از آنجا دائماً با دایی و فرماندهان مجاهدین درگیر بودم و مدت زیادی کسی کاری به کارم نداشت. کله شقی من را که دیدند زیاد گیر نمی دادند. من هم زیاد پایبند صبحگاه و بیگاری های آنجا نبودم.

### آیا در مدت حضورت در اشرف با خانواده ات هم تماس داشتی؟

بله اما شاید بعد از حدود دو سال. این قدر اصرار کردم تا اجازه دادند با خانواده ام تماس بگیرم وقتی تماس گرفتم فهمیدم خانواده ام فکر می کردند من و ارشد هر دو کشته شدیم. چون ما اصلاً به خانواده مان نگفته بودیم چه تصمیمی داریم و کجا می رویم.

### چطور شد بالاخره بعد از ۴ سال تصمیم به فرار گرفتی؟ من خودم به تیف آمریکایی ها رفتم. سرکردگان مجاهدین

چون می دانستند حضور آمریکایی ها در کنار آن ها باعث ریزش نفراتشان می شود، ما را از آن ها می ترساندند و می گفتند به محض معرفی به آمریکایی ها و پناه بردن به آن ها کشته می شویم و یا ما را به زندان می فرستند و شکنجه می کنند.

یکی از بچه ها که فرار کرده بود و به تیف رفته بود بعد از مدتی به خاطر یکی از نزدیکانش که هنوز فرار نکرده بود مجدداً به کمپ مجاهدین برگشت. من رابطه دوستانه ای با او داشتم. چند وقتی که از برگشتش گذشت، از او پرسیدم حرف هایی که راجع به شکنجه و زندان و کشتن بچه ها به دست آمریکایی ها می گویند درست است یا دروغ؟ او هم به خاطر اعتمادی که به من داشت گفت: نه. آنجا بخور و بخواب هست و کاری با کسی ندارند تا تعیین تکلیف بشوی که کجا می خواهی بروی.

من که این را شنیدم به ارشد شکرزهی گفتم فرار کنیم، حرف های این ها راجع به تیف دروغ است و کسی را نمی کشند و زندان هم نمی فرستند. متأسفانه ارشد پیشنهاد را قبول نکرد و من تنها از اشرف فرار کردم.

### چطور فرار کردی؟

کانکس های نگهبانی اشرف با تیف آمریکایی ها فاصله زیادی نداشت. از تاریکی هوا استفاده کردم و خودم را به پشت کانکس نگهبانی کمپ رساندم و از آنجا به سمت تیف فرار کردم و خودم را به آن ها تحویل دادم.

### آیا اوضاع آن طور بود که مجاهدین گفته بودند؟

نه، همانطور که دوستم گفته بود، همه حرف های سرکردگان مجاهدین دروغ بود و واقعاً تیف کاری به کارمان نداشتند. بعد از مدتی هم تعیین تکلیف شدیم و درخواست برگشت به ایران دادم.

### خوشحالم که توانستید از اسارتگاه رجوی فرار کنید. در حال حاضر وضعیت کار و زندگی ات چگونه است؟

متاهل شدم و سه فرزند دارم. من در کار صنایع ام دی اف مشغولم.

### آقای نجاریان، بابت مهمان نوازی شما و همسرتان و این که زحمت کشیدید وقت گذاشتید ممنونم.

خواهش می کنم. خوشحال می شوم اگر کاری از دستم بریاد انجام بدهم. در مدتی که در اشرف بودم خیلی تحت فشار روانی بودم چون ماندن اجباری در آنجا برایم خیلی سخت بود و هرکاری بتوانم علیه مجاهدین انجام می دهم تا تلافی آن روزهای سخت را سرشان بیاورم.

## اعلام موجودیت تشکل "مادران، قربانیان فراموش شده"



انجمن نجات تهران - ۷ اسفند ۱۳۹۷

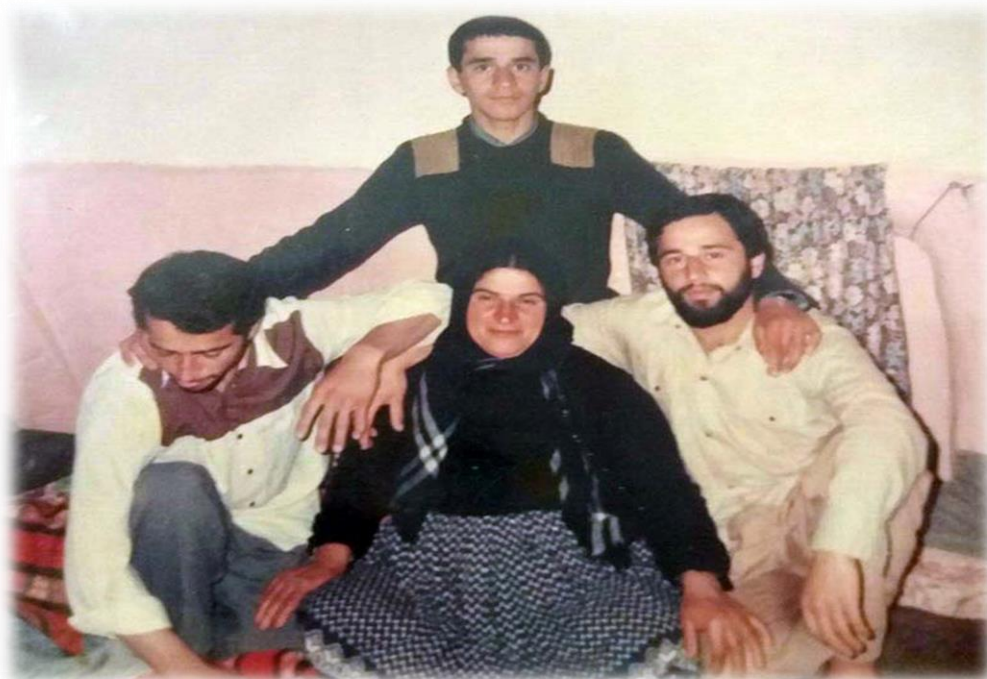
اعلام موجودیت تشکل "مادران، قربانیان فراموش شده" در میلاد با سعادت ام الائمه (س)

دفتر مرکزی انجمن نجات، میلاد با سعادت حضرت ام الائمه فاطمه زهرا (س)، روز مادر و روز زن را گرمی داشته و به خانواده ها خصوصاً مادران اعضای فرقه رجوی تبریک عرض می کند. همچنین با کمال مسرت و افتخار شروع فعالیت تشکل "مادران، قربانیان فراموش شده" را اعلام می نماید.

سال هاست که فرقه ی رجوی مانع از ارتباط اعضای خود با خانواده هایشان می شود که این نقض آشکار ابتدایی ترین حقوق انسانی است و به همین دلیل رنج و درد بسیاری نسیب خانواده ها خصوصاً مادران گردیده است. متأسفانه مادران اعضای فرقه ها، از جمله مادران اعضای فرقه رجوی، قربانیانی هستند که تاکنون فریادشان به گوش جهانیان نرسیده و حقاً در این خصوص فراموش شده اند. در گذشته سایت نجات در سی قسمت به شرح حال تعدادی از این قربانیان پرداخت و به نوبه ی خود سعی نمود تا گوشه ای از درد و رنج آنان را نمایان سازد و در حد توان فریاد در گلو نهفته ی آنان باشد. در خصوص تشکل "مادران، قربانیان فراموش شده" و فعالیت های سراسری آن، در آینده اطلاع رسانی بیشتری خواهد شد.



## به بهانه روز مادر



انجمن نجات گیلان - ۸ اسفند ۱۳۹۷

درد دل یک خواهر دلشکسته به برادر اسیرش در زندان رجوی

مادر چشم به راه بود و.... ماند.... و انتظار کشید.... و انتظار کشید.... آخر روز هجران به پایان نرسید و به بهشتی که بی صبرانه منتظرش بود شتافت.

سلام علی جان. امشب هوای دلم اصلاً خوب نیست. حرف های امشبم بوی دلتنگی می دهد. دلم خیلی گرفته و دلم برای کسی که وجودش برای ما مهربانی بود و ما برایش جز دل نگرانی و زحمت نداشتیم، تنگ شده و بغض امانم نمی دهد. ولی برایت می نویسم از حال و هوای دلمان برادر عزیزم.

آره می دونم متوجه شدی داداشی در مورد چه کسی حرف می زنم. مادر! امشب می خواهم از مادر و دلتنگی هایش برایت بگویم تا عقده دل باز کنم. خیلی دلم براش تنگ شده مخصوصاً روز مادر که میاد خیلی نبودش احساس می شه. امروز می خواهم از مادر بگویم، از دلتنگی هایش. چه روزها و شب های سختی رو پشت سر گذاشت و منتظر آمدنت شد. که یه روزی برمی گردی. برایت چه آرزوهایی که نداشت علی جان. چشم به راه بود و انتظار کشید



برای روزی که تو را در لباس دامادی ببیند و سر سفره عقدت بنشیند و عقده های چند ساله اش را با اشک هایش پاک کند. مادرمون همیشه در انتظار بود که برگردی. کاش می آمدی برادر و تو را می دید. از ما همیشه از تو سؤال می کرد و این که چقدر دیگر باید در انتظار بماند. دلم برایش داداشی گلم خیلی دلتنگ شده است. برای مادرمون علی جان چهار فصل دیگر معنایی نداشت و یکی شده بود و مخصوصاً روز مادر که می شد غمگین ترین روز سال می شد.

با وجود این که همه ما بچه ها جمع می شدیم تبریک می گفتیم و کادو می دادیم و روی ماهش رو می بوسیدیم اما در نگاهش و چشمانش نگرانی موج می زد. دنبال کسی می گشت و اشک از گوشه چشمانش جاری می شد. خیلی برایش سخت گذشت این سال ها بدون تو داداشی. انگار که مادر ما را نمی دید و چیزی نمی شنید. نه این که حسودی کنیم نه... عزیز دل... می خواهم بگویم بدون تو چقدر بهش سخت گذشته است.

مادرمون همیشه بی قرار و چشم به راهت بود و حالا دیگر کنارمون نیست و جایش خیلی خالی و دلمان برایش تنگ شده. فردا به رسم همیشه روز مادر با یه شاخه گل سر مزارش میریم و روز مادر را از جانب تو و خودمون تبریک می گیم و برای شادی روحش الرحمان می خوانیم. اما داداشی درسته مادرمون رو از دست دادیم اما شریک و همدم سال های مادرمون یعنی پدر الحمدالله زنده است. حالا که مادر نیست این موجود و هدیه بی غل و غش خدایی را دریاب. پدر که حالا پیر شده و بیمار است مثل مادر منتظر و چشم به راه تو هستش و آرزوی دیدار تو را دارد. نا امیدش نکن.

خدا نکند روزی برسد که پدر هم در انتظار تو بماند... حسرتش را بخوریم. پدر تنها آرزویش دیدن و بغل کردن تو هستش. منتظرش نزار عزیزم. دل همه ما را با آمدنت شاد کن... منتظرت هستیم تا تو برگردی عزیز دل خواهر. شماره تلفن خودمو دوباره برات می نویسم حتماً برام زنگ بزن منتظر تماس هستم برادر گلم

خواهرت زهرا قلیزاده

## کودکم را از من گرفتند و مرا به زندان اشرف منتقل کردند.



انجمن نجات اراک - ۹ اسفند ۱۳۹۷

مصاحبه با خانم طاهره نوری جدا شده از فرقه رجوی

فؤاد بصری: با سلام خدمت خانم نوری احوال شما ببخشید مزاحم شما شدیم ما از شما درخواست مصاحبه یا گفتگو کردیم از این که درخواست ما را پذیرفتید از شما سپاسگزاریم. هدف ما از این مصاحبه این است که نحوه ی عملکرد فرقه رجوی نسبت به زنان را برای خوانندگان روشن کنیم.

خانم نوری: قبل از شروع گفتگو، اجازه دهید من هم به شما سلام و خسته نباشید بگویم و همین طور به خوانندگان این گفتگو.

**خانم نوری شما چند سال در فرقه رجوی بودید؟**

پنج الی شش سال در فرقه رجوی بودم سال های بی آینده، سیاه و تباهی.

**چه اتفاقی افتاد که شما در دام فرقه رجوی افتادید؟**

یکی از عناصر فرقه رجوی در زندان بود و همسرم در همان زندان بود. همسرم با این فرد آشنا می شود، همسرم بعد از مدتی آزاد می شود و آن فرد در زندان مدتی که کنار همسرم بود در رابطه با سازمان با او صحبت می کرد و او را با سازمان آشنا می کرد. همسرم برای من تعریف می کرد که اگر ما با سازمان باشیم اوضاع ما به هر لحاظ خیلی بهتر می شود. من و همسرم مشکل مالی داشتیم.

بعد از مدتی فرد هوادار فرقه از زندان آزاد می شود و ما را پیدا می کند بعد از رفت و آمدی که با هم داشتیم سر کلاف را باز و به ما پیشنهاد داد: "اگر مایل هستید من می توانم شما را به سازمان وصل کنم، آنجا پول خوبی به شما می دهند و بعد از چند ماه ماندن در سازمان شما را به یکی از کشورهای اروپایی منتقل می کنند، در کل وضع شما خیلی خوب می شود." در واقع این فرد سناریو را از قبل چیده بود و ما را برای بردن به پادگان اشرف (زندان اشرف) کاندید کرده بود، زمان گذشت و مجدداً آن فرد درخواست ملاقات با ما را کرد و سر زمان بندی که به ما داده بود او را ملاقات کردیم، برای ما توضیح داد که شما بایستی به ترکیه بروید و از ترکیه به عراق، من هماهنگی کردم پاسپورت های خودتان را درست کنید که سریعاً شما را به رابطی که در ترکیه داریم وصل کنم.

ما هم دنبال آماده سازی پاسپورت ها رفتیم. پاسپورت ها که درست شد با فرد مربوطه تماس گرفتیم و اعلام آمادگی کردیم. روز سفر ما به ترکیه فرا رسید و به هوای رفتن به اروپا و زندگی خوب، با ایران خداحافظی کردیم. به ترکیه که رسیدیم در فرودگاه یکی از نفرات فرقه منتظر ما بود بعد از احوال پرسی و آشنایی خود ما را سوار ماشین کرد بعد از مسافتی طولانی ما را در یک منزل اسکان داد چند روزی در ترکیه بودیم، خیلی خوب به ما رسیدگی می کردند و فیلم هایی که از پادگان اشرف برای ما می گذاشتند زن و مرد با هم بودند همین طور فرزندان شان در کنار پدر و مادرشان، ما با دیدن فیلم ها خیلی خوشحال بودیم با خودم می گفتم آینده خوبی برای دخترم می سازم دخترم ۹ ماهه بود و همراه من بود. وقتی به ترکیه رسیدیم آن فرد مربوطه پاسپورت های ما را گرفت.

چند روز در ترکیه بودیم. آن فرد سراغ ما آمد و گفت ویزای عراق را برای شما گرفتم. فردا شما به عراق سفر می کنید. فردای آن روز من به اتفاق همسرم و دخترم عازم عراق شدیم وقتی به عراق رسیدم شب بود، از قبل هماهنگی انجام شده بود یک آقا و یک خانم در فرودگاه عراق در بغداد منتظر ما بودند با ما احوال پرسی و خوشآمدگویی کردند ما را سوار ماشین کردند و به یک ساختمان بزرگی بردند بعد ها فهمیدم ساختمان طباطبایی است وقتی به ساختمان رسیدیم شام را خوردیم و استراحت کردیم. صبح یک زنی آمد سراغ من گفت بچه ات را شیر بده و آن را بخوابان، بیا فلان اتاق با شما کار داریم. من بچه ام را شیر دادم و او را خواباندم. رفتیم به آدرسی

که این زن داده بود. اتاق کار بود که بایستی می رفتم در آن. وارد اتاق شدم، دیدم زنی در اتاق نشسته، سلام علیک کردیم خودش را معرفی کرد، فهیمه اروانی بود. او گفت: "زندگی در اینجا سخت است و هر فرد جدیدی وارد مناسبات ما شود اول بایستی یک سری نوارهای انقلاب را ببیند با دیدن این نوارها فرد تبدیل می شود به رزمنده و مجاهد." من از صحبت های فهیمه گیج شده بودم که این زن چه می گوید، من هم در جواب به او گفتم: "رابط شما در ترکیه به ما گفت شما یکی دو ماه در عراق هستید بعد شما را به اروپا منتقل می کنند." فهیمه در جواب گفت: "آن فرد غلط کرده که این حرف ها را به شما زده مگر ما اینجا ترانزیت شما هستیم که هر کسی از ایران به عراق بیاید ما او را به اروپا بفرستیم؛ هر کسی وارد مناسبات ما شود بایستی برای ما بجنگد؛ اینجا فقط جنگ حرف اول را می زند از اروپا خبری نیست." مرا شوک گرفته بود و نمی توانستم حرف بزدم و در ادامه فهیمه گفت: "شما را توجیه می کنند که سلسله نوارهای انقلاب را ببینید بعد از دیدن نوارها شما به پادگان اشرف پایتخت مجاهدین منتقل می شوید البته انقلاب کرده!"

چند روز بعد از دیدن نوارهای رجوی آن قدر ذهنم درگیر بود که نمی فهمیدم رجوی در رابطه با چه موضوعی بحث می کند سراغ من آمدند و کاغذی را جلوی من گذاشتند به من گفتند: "هر کسی نوارهای انقلاب برادر را ببیند بایستی انقلاب کند، پایین این ورقه را امضا کن، شما بایستی همسران را طلاق دهید و کودک خود را رها کنید. من با شنیدن این حرف نزدیک بود سخته کنم، چگونه می توانم کودکم را رها کنم کودک من شیرخوار است مگر می شود. مرا وادار کردند فرمی هم که شده پایین برگه را امضا کنم، کودکم را از من گرفتند و مرا به زندان اشرف منتقل کردند وقتی به زندان اشرف رسیدم تبلیغاتی که در ترکیه به خورد ما داده بودند تماماً عکس آن در آمد. همانجا فهمیدم که عجب کلاهی سر من رفته.

### برخورد زنان منظره سرانشان با شما در مقرر چگونه بود؟ شما در مقرر زنان آزادی داشتید؟

کدام آزادی، شما خودتان بهتر می دانید و در فرقه بودید. در فرقه رجوی آزادی معنی و مفهوم ندارد ما حتی نمی توانستیم آرایش کنیم، آرایش کردن در فرقه رجوی برای زن جرم محسوب می شد به ما می گفتند اگر آرایش کنید مردها شما را می بینند به سمت زندگی عادی کشیده می شوند و پایشان در مبارزه سست می شود. ما را تبدیل کرده بودند به یک مشت عجوزه، ما جرأت این را نداشتیم یک تار موی سرمان بیرون باشد اگر کمی از موهای سرمان بیرون بود بدترین برخورد را با ما می کردند و در نشست ها سوژمان می کردند و به ما بد و بیراه می گفتند. یک بار از آن ها درخواست کردم می خواهم با خانواده ام در ایران تماس بگیرم کاری با من کردند که از گفته ام پشیمان شوم

علناً به ما می گفتند وقتی مردها را می بینید درست راه بروید، لبخند نزنید، به مردها نگاه نکنید تا می توانید از آن ها فاصله بگیرید.

### خانم نوری ببخشید حکومت دیکتاتوری بود؟

از حکومت دیکتاتوری فراتر بود.

### شما گفتید کودک ۹ ماهه خودتان همراهتان بود، در فرقه رجوی می توانستید با کودک خود ملاقات کنید؟

داشتن خانواده در فرقه رجوی جرم است، گناه کبیراست. بارها از آن ها درخواست کردم دخترم را می خواهم ببینم. در جواب به من می گفتند دختر شما اینجا نیست و شما نمی توانید دخترت را ملاقات کنی، اینجا جای زندگی نیست، اینجا فقط جنگ است. من نمی خواستم با آن ها زیاده روی کنم، می ترسیدم بلایی بر سر دخترم بیاورند. سران فرقه رجوی به خصوص زنان سطح بالا دریده هستند.

به چهره‌هایشان نگاه می کردم خشم از چهره‌هایشان می بارید. بعضی وقت ها با خودم خلوت می کردم و با خودم می گفتم این جا دیگر چه جور جایی است، اصلاً زندان اشرف جز آمار دنیا است؟ کسی خبر دارد که چه بلایی بر سر انسان ها در این محل می آورند؟ واقعاً فرقه رجوی خطرناک است. هر چه گزارش می نوشتم شما را به خدا اجازه دهید دخترم را ملاقات کنم انگار که با دیوار صحبت می کردم. از انسانیت بویی نبرده اند. مهارشان فقط تهاجم کردن به نفر مقابل بود. من خدا را شکر می کنم که صدام سرنگون شد من و خیلی از اسیران توانستیم خودمان را از دام رجوی و سرانش نجات دهیم.

### خانم نوری پیام شما برای زنان در فرقه رجوی چیست؟

به نظر من بدبخت ترین آدم ها در فرقه رجوی زنان هستند و فشار مضاعف روی آن هاست، رجوی و سرانش ابتدایی ترین آزادی را از این زنان سلب کردند، جالب است که مریم قجر دم از آزادی زنان می زند. من در فرقه رجوی بودم و به چشم دیدم که با زنان چه رفتار بدی می کنند. در فوق گفته بودم حق آرایش را هم از زنان گرفته بودند و زنان را زیر ذره بین خودشان قرار می دادند. شب ها در نشست های مسخره زن را سوژه می کردند و مسؤل نشست بدترین توهین ها را به زنان می کرد. ای وای بر شما ظالمان که به نام آزادی انسان ها را در یک محیط بسته به چهار میخ می کشید.

من به زنانی که در فرقه هستند می گویم به چه دلیل خودتان را به تباهی می کشید؟ شما حق زندگی دارید مریم قجر شما را فریب می دهد و از شما سوءاستفاده می کند، هنوز دیر نشده، شما می توانید خودتان را نجات دهید و یک زندگی آزاد داشته باشید. من هم فکر می کردم نمی توانم خودم را نجات دهم تصمیم گرفتم و خودم را از فرقه تباهی رجوی نجات دادم.

مریم قجر فریبکار است و با پول مزدوری، برای خودش سرمایه گذاری می کند و به خودش رسیدگی می کند. خودتان را نجات بدهید و اردوی مریم قجر را ترک کنید، زندگی بیرون از فرقه رجوی زیباست. امیدوارم هر چه زودتر خودتان را نجات دهید. به امید آن روز.



## زمان آن فرا رسیده که به زندگی و خانواده ات فکر کنی.



انجمن نجات خوزستان - ۱۴ اسفند ۱۳۹۷

نامه خانم مهناز دهدشت نیا به برادرش بیژن (اسیر در فرقه رجوی)

عزیزترینم بیژن جان، سلام. تقویم باز یادآور رفتن توست، سال ها می گذرد. بارها برایت نامه نوشته ام و باز هم می نویسم تا روزی که صدا و چهره ی قشنگت را بشنوم و ببینم. می دانم که آرزویم برآورده خواهد شد. من کماکان به این امید دارم زندگی می کنم. بیژنم، عزیز دلم، بهترین سال های جوانیت به نوعی از دست رفت و غبار سپیدی بر سرت نشست. اما این ها مهم نیست و نخواهد بود. زمان آن فرا رسیده که به زندگی و خانواده ات فکر کنی. به خودت بیا، مهم نیست که چه بود و چه گذشت، تو هم می توانی مثل خیلی از دوستانت از آن خواب غفلت بیدار شوی و به دنبال زندگی و خانواده ات در دنیای واقعی باشی. تنها امید و آرزوی ما این است که صدای تو را شنیده و تصویر تو را ببینیم. ما با این امید روزگار خود را طی می کنیم.

بیژنم، تک تک خانواده سلام می رسانند و مشتاق شنیدن صدای گرم امید زندگی ام هستند. سلامی خاص به گرمای آفتاب خدمت داداش عزیزم دارم به خصوص از طرف دخترم رامینا و پسرم راوش، که از تو فقط خاطراتی در ذهن دارند. عکسشان را برایت می خواهم بفرستم دنبال راهی هستم که به دستت برسد. امیدوارم که در آینده ی نزدیک خبر خوبی از تو به ما برسد و چه خبری بهتر از آزادی و بازگشت تو به دنیای آزاد و ارتباط با خانواده ات.

خواهر چشم به راهت، مهناز



## چهارشنبه سوری های غریبانه خانواده ها



انجمن نجات خراسان رضوی - ۱۴ اسفند ۱۳۹۷

باز هم بوی عید و بهار می رسد. بوی سرسبزی و نشاط و ایران سربلند همچون همیشه خود را برای رسیدن بهار آماده می کند.

پیش از جشن بهار، جشن چهارشنبه سوری را در پیش داریم. جشن سنت های دیرین ایرانی که ریشه در آداب و سنن ما دارد.

در تدارک هستیم شبی خاطره ساز داشته باشیم. خاطراتی از چهارشنبه سوری های غریبانه خانواده های ایرانی دلسوخته در فراق دلبدانشان را یاد آور می شویم که نشان ترس و وا همه دارد.

برادران دلسوخته ای که نام برادرشان را روی بادکنک نوشتند و به سوی مقر مجاهدین فرستادند تا فریاد دل شکسته شان به گوش عزیزشان برسد ولی افسوس که حتی بادکنک، آن ها را به ترس انداخت و افترا زدند که گازهای سمی در بادکنک ها بوده چه طرز فکر عجیبی! مگر ممکن است خانواده به اشتیاق دیدن فرزندش به فرسنگ ها راه دور برود (عراق) و این چنین مورد تهمت قرار بگیرد.

در سنت ما رسم بر این است که آتش شعله ور کنند و در اطراف آتش لحظاتی شاد باشند ولی باید پرسید آیا این آتش سوزی بر چوب خشک رواست یا بر بدن عزیزان ما!

آتشی که بر جان فرزندان ما انداختند و طی یک سری عملیات های انتحاری مجبورشان کردند خودسوزی کنند تا بلکه بتوانند به اهداف شوم خود برسند.

ندای آزادی سر می دهند و در هر مناسبتی نوید بازگشت به ایران می دهند. ماه بهمن گذشت و آرزوهای سردشان زیر بهمن پوچ و بی اساس تخیلاتشان مدفون شد ولی هنوز باورشان بر این است که قدرتشان پا برجاست. هر چند خودشان به خوبی می دانند هرگز آنچه می پندارند عملی نخواهد شد.

می دانند حرف هایشان همچون آتش شب چهارشنبه سوری هاست.

آتشی فروزان که گهی شعله می کشد و نهایتش به خاکستر می نشیند.

سال های سال است که آتش دل مادران و پدران شعله وراست و خاموش نمی شود هر سال شعله اش داغ تر و فروزان تر است.

چه جانسوز است لحظه ای که مادری در خیالش فرزندش را می بیند که کنار آتش او را در آغوش گرفته

در همین حوالی یادی شود از دوستانمان که خواسته یا ناخواسته در آتش فرقه ای سوختند که پایه و اساس آن دروغ و مکر و وعده های مکرر و پوچ بود. در هر مناسبت ملی ایرانی ساعت ها نقشه کشیدند و کنفرانس گذاشتند و شعار آزادی سر دادند. آزادی

باید از آن ها پرسید آزادی از نظر شما چیست؟

آزادی یعنی پدر سمیه آرزوی در آغوش گرفتن سمیه را داشته باشد؟

## آزادی یعنی

مادری دلسوخته ساعت ها و ماه ها از زندگی خود را پشت سیم های خاردار مقر اشرف اشک بریزد و محمد اصلان را صدا بزند و جوابی نشنود!

## آزادی یعنی

برادران و خواهران ما آنجا حبس باشند و بازچه دست وطن فروشانی باشند که فقط هدفشون حفظ جان خودشان است و به خاطر یک بازداشت کوتاه مدت عزیزان ما را وادار به خودسوزی می کنند.

چهارشنبه سوری امسال مان را نیز بدون حضور عزیزانمان خواهیم گذراند به امید روزی که دیگر قاب عکس عزیزانمان در دست مادرانمان کنار آتش این شب و کنار سفره هفت سین مان نباشد.

به امید روزی که برادرانمان در کنار سفره های عیدمان باشند و با هم سنت های اصیل ایرانی مان را جشن بگیریم.

من خواهر محمد بقایی به نیابت اعضای خانواده ام و خانوادهای محترم خراسان رضوی که دلبندهانشان در اسارت فرقه هستند جشن های نوروز باستانی را به عزیزانمان تبریک می گویم و امیدوارم به زودی این شادی ها را در کنار برادران و خواهرانمان داشته باشیم.





**WWW.NEJATNGO.ORG**  
**E.MAIL:info@nejatngo.org**